

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . ————— ❁

رنگین چهره آن خرد بودی جیامی ز زخمها نرسد دل
خونین چهره آن شقایق رنگین چهره نرسد دل

چکانه خردی دل

پاسخ به مطروحی

حضرت آیت الله العظمی
سید علی خامنه‌ای (مدظله العالی)
رهبر معظم انقلاب اسلامی

نسیر انقلاب

وابسته به انتشارات انقلاب اسلامی

مقدمه

جانبازان، یادگارهای روزهای خروش سپیده‌باوران بر شب‌زدگان، و ذخایر ماندگار انقلاب اسلامی‌اند. جانبازان، روایت‌گران خاطرات فراموش ناشدنی سال‌های دفاع مقدّس، نماد صبر و بصیرت در برابر ناملایمات، آیات روشن ایثار و انفاق در راه پروردگارانند. از این رو پاسداشت ایثار آنان، پاسداشت حقایق نورانی، و نیز پاسداشت عظمت یک ملت است.

در طی سال‌های اخیر، پدیده‌ی «شعر دفاع مقدّس» که گاه با نام شعر پایداری و مقاومت از آن یاد می‌شود، همّت خود را به نشر ارزشهای دفاع مقدّس و زنده نگاه‌داشتن یاد و خاطره‌ی حماسه‌آفرینان آن مصروف داشته، و از این رهگذر به پیروزی‌ها و موفقیت‌های بسیاری نائل گشته تا آنجا که امروزه این آثار، بخش مهمّی از ادبیات معاصر ما را تشکیل داده و حتّی در آن سوی مرزها نیز نقش‌آفرین شده است. با این‌همه، فضای ادبیات دفاع مقدّس و اندیشه‌های سترگ آن، آن‌قدر ظرفیت دارد که آثار خلق شده یک از هزار است. از سرفصل‌های مهمّ این ادبیات، مسئله‌ی جانبازان - و بویژه جانبازان شهید - است. شرح پایداری جانبازان، عطرآگین ساختن فضای شهر و روستا به یاد و خاطره‌ی دفاع مقدّس، و دمیدن روح ایثار و رشادت در جامعه است.

شهیدان و جانبازان، هر دو مصداق آیهی «رجال صدقوا ما عاهدوا الله»^۱ هستند، با این تفاوت که شهیدان از کوثر «منهم من قضی نحبه»^۲ نوشیده‌اند و جانبازان از تسنیم «منهم من ینتظر» سیراب شده‌اند. جانباز، همان دلیری است که در روزهای حماسه، تا پای جان ایستادگی کرده و جراحات فراوان را بر جسم خویش پذیرا شده، و پس از جنگ نیز، طیّ سالیان متمادی زخم‌های باقی‌مانده از آن روزگار را تحمل کرده و دم بر نیاورده است. آری، صبر و پایداری جانباز دوچندان است، چنان‌که این مهم را مقام معظم رهبری در دیدار با جانبازان قطع نخاعی چنین بیان فرموده‌اند:

«البته من اگر بخواهم قضاوت خودم را عرض بکنم، باید بگویم مسئله‌ی جانباز هفتاد درصد و جانباز قطع نخاعی گردنی - همین وضعی که شما دارید - مهمتر از مسئله‌ی شهید شدن است؛ چون شهادت یک بار است و تمام می‌شود، بعد هم انسان می‌رود؛ عروج می‌کند. این وضعی که شما دارید، با قضاوتی که من امروز دارم، اینجور به نظر می‌رسد که وزنه‌ی این ایثار از آن ایثاری که اسمش شهادت است، سنگین‌تر است؛ به خاطر رنج‌هایش، به خاطر مشکلاتش، هم برای خودتان، هم برای پدر و مادرهاتان، کسانتان، هم برای همسرانتان، هم برای فرزندانتان. این جزو آن رقم‌های بسیار درشت این کار بزرگی است که انجام گرفته. ان‌شاءالله به همین نسبت هم خدای متعال به شما اجر بدهد و اجر شما را سنگین کند».

آری، سپاس از این رشادت‌ها و پایمردی‌ها در عرصه‌ی ادبیات و شعر، سرودن آثار فراوان برای تکریم مقام جانباز است. رسالت شاعر امروز، تجلیل از مقام شامخ جانبازان و ایثارگران و شرح ایستادگی‌ها و شورآفرینی‌های آنان، با بهره‌مندی از ابزار ادبیات و هنر و خلاقیت است؛ امری که مقام معظم رهبری در دیدار با شاعران آیینی (۱۳۹۰/۳/۲۵) آن را از دغدغه‌های خود دانستند و به موضوع جانباز شهید یعنی جانبازی که بعد از مدتی به شهادت می‌رسد، اشاره فرمودند.

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۳.

۲. همان.

بسمه تعالی

بفرمایید اگر دوستان مایلند، این مطلع را بسازند

خطاب به جانباز شهید:

«رندانه آخسر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل

خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه دل»

پس از انتشار مطروحه‌ی مقام معظم رهبری، شور و شوق زائدالوصفی محافل ادبی را فراگرفت و شاعران فراوانی به استقبال آن رفتند. اینکه معظم‌له در دیدار با شاعران آیینی و مذهبی - که ماهیت شعر آنان بیشتر مدح، مرثیه و مناجات است - به این مهم اشاره فرمودند، نشان از آن دارد که حتی شاعران مدیحه‌سرا، مرثیه‌گو و علاقه‌مند به عرصه‌ی شعر مناجات هم نباید از مسئله‌ی دفاع مقدّس و موضوعات مرتبط با آن، و حوادث نوبه‌نوی انقلاب غافل بمانند تا مبدا محافل مذهبی ما از یاد و خاطره‌ی حماسه‌سازان دفاع مقدّس خالی بماند.

ابتکار معظم‌له فصل تازه‌ای از شعر مقاومت را بر روی شاعران گشود. مجموعه‌ی حاضر، گزیده‌ای از اشعار شاعران در استقبال از مطروحه‌ی مقام معظم رهبری است. امید است این اثر موجبات رضایت حضرت پروردگار، و تجلیل و تکریم مقام شامخ جانبازان شهید را فراهم آورد.^۱

و آخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العالمین

جواد محمدزمانی

۱. آثار ارائه شده در این کتاب بر اساس اشعاری است که تا زمان آماده‌سازی کتاب به دست ما رسید. بنابراین از دیگر شاعرانی که در موضوع این مطروحه اشعاری سروده‌اند تقاضا می‌شود آثار خود را برای افزودن به این مجموعه در چاپهای بعدی به نشانی ناشر ارسال نمایند.

فهرست

گزیده بیانات

- ۱۵..... جانبازان صاحبان عزای امام(ره).....
- ۱۵..... جانبازان و ماندگاری آنچه از دست داده‌اند.....
- ۱۶..... جانبازان، بافضیلت‌تر از شهیدان.....
- ۱۶..... جانبازان و قدردانی سختی‌ها.....
- ۱۶..... جانبازان، شهیدان زنده.....
- ۱۷..... خانواده‌ی جانبازان، آبروی نظام.....
- ۱۸..... جانبازان، ولی نعمتان انقلاب.....
- ۱۸..... خدمت به جانبازان، نعمت خداوند.....
- ۱۸..... جانبازان، ارزنده‌ترین یادگارهای دفاع مقدّس.....
- ۱۹..... جانبازان، نمونه‌های بزرگ اقتدار و شجاعت و فداکاری.....
- ۱۹..... جانبازان، برجسته‌ترین افراد از لحاظ معنوی.....
- ۲۰..... جانبازان و استقبال از شهادت در اوج صفا و اخلاص.....
- ۲۰..... جانبازان، دلسوزان انقلاب.....
- ۲۰..... روز جانباز، یکی از روزهای برجسته‌ی نظام.....

- ۲۰..... جانبازان، شهدای زنده و تجسم فداکاری.....
- ۲۱..... فداکاری جانبازان، هدایت‌کننده‌ی انسانها.....
- ۲۱..... جانبازان، شهدای زنده‌ی انقلاب.....
- ۲۲..... عوامل اصلی عزت ملت ایران.....
- ۲۲..... جانبازان و کلام خداوند درباره‌ی آنها.....
- ۲۲..... جانبازان، همانند رزمندگان صدر اسلام.....
- ۲۳..... جانبازان، هم‌رتبه‌ی شهدا.....
- ۲۳..... جانبازان، ذخیره‌های الهی و معجزه‌ی انقلاب.....
- ۲۴..... جانبازان، عامل ماندگاری نام اسلام.....
- ۲۵..... تشکر ویژه از خانواده‌ی شهدا، جانبازان، آزادگان و مقفودین.....
- ۲۶..... جانبازان، شهدای زنده.....
- ۲۶..... جانبازان و ضرورت درک توطئه‌ها.....
- ۲۷..... دعا برای شمول لطف و رحمت برای جانبازان.....
- ۲۷..... جانبازان و ضرورت درک اثربخشی فداکاریها.....
- ۲۸..... سرکوب شدن دشمن متجاوز با ایثارگریهای ملت.....
- ۲۹..... دعا برای آرامش و تسلی جانبازان.....
- ۲۹..... جانبازان، جان برکفان دفاع از کشور.....
- ۳۰..... دعا برای شفای جانبازان.....
- ۳۰..... همت والای جانبازان ورزشکار.....
- ۳۰..... خانواده‌ی جانبازان و ارزش والای آنها.....
- ۳۱..... خانواده‌ی جانبازان و سهم آنها در ذخیره‌ی عظیم ملت.....
- ۳۱..... قدرت ابتکار و اراده‌ی جانبازان.....
- ۳۲..... جانبازان و قدرت در میدان درس و زندگی.....
- ۳۲..... جانبازان و حضور افتخارآفرین در عرصه‌ی ورزش.....
- ۳۲..... خوشحالی از افتخارآفرینی جانبازان در رشته‌های ورزشی.....
- ۳۳..... جانبازان و سرمشق حفظ معنویت.....
- ۳۳..... جانبازان و نقش آنها در گسترش مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام).....
- ۳۳..... تعبیر شهیدان زنده برای جانبازان.....
- ۳۴..... امنیت و آسایش کشور، نتیجه‌ی ایثار شهدا و جانبازان.....

- جانبازان، ذخیره های با ارزش دانشگاه جهاد..... ۳۴
- جانبازان، نور و رحمت و هدایت..... ۳۴
- دیدار با خانواده‌ی جانبازان، اغتمام حقیقی و قلبی..... ۳۵
- جانبازان، نماد روحیه‌ی ایمان و آگاهی و پایداری..... ۳۵
- برباد نرفتن زحمات شهدا و جانبازان..... ۳۵
- جانبازان، حافظان عزت ملت ایران..... ۳۶
- ضرورت گرامی داشتن یاد شهدا و جانبازان..... ۳۶
- افتخار فرزندان شهدا و جانبازان به پدرانشان..... ۳۷
- حضور اثرگذار جانبازان در عرصه‌ی ورزش..... ۳۷
- جانبازان و نشان دادن معنویت و دینداری در ورزش..... ۳۷
- برکت دادن خدا به تلاش شهدا و جانبازان..... ۳۸
- مشیت الهی در زنده ماندن جانبازان..... ۳۹
- جانبازان و ضرورت حفظ ایمان..... ۴۰
- جانبازان و مهم ترین آزمایش انقلاب..... ۴۰
- جانبازان، صاحبان شرف و افتخار..... ۴۰
- جانبازان، سند و مدرک جهاد بزرگ ملت ایران..... ۴۱
- ارزش صبر خانواده های شهدا و جانبازان..... ۴۱
- جانبازانی که به جبهه رفتند و شهید شدند..... ۴۲
- جانبازان، مایه‌ی افتخار و شرف..... ۴۳
- اقتدار معنوی ملت، ثمره‌ی ایثار شهدا و جانبازان..... ۴۳
- لزوم تشکر از خانواده‌ها و همسران جانبازان..... ۴۳
- جانبازان، شهیدان نامدار..... ۴۴
- رتبه و شأن معنوی خانواده‌ی جانبازان..... ۴۴
- لزوم قدردانی از جانبازان..... ۴۴
- سهم ارزشمند جانبازان در تاریخ پرافتخار انقلاب..... ۴۵
- جانبازان، در صفوف مقدم ارزشها..... ۴۵
- لزوم تکریم طلاب جانباز و ایثارگر..... ۴۵
- لزوم خدمات شهری به جانبازان..... ۴۶

اشعار به ترتیب الفبایی نام خانوادگی شاعران

- ۴۹..... مرتضی اسداللہی
- ۵۰..... مہدی اسماعیل زادہ کندجانی
- ۵۲..... رضا اسماعیلی
- ۵۳..... احمد اسماعیلی بیدگلی
- ۵۴..... محمّد امین پور
- ۵۶..... علی انسانی
- ۵۷..... محمّد حسین انصاری نژاد
- ۵۸..... محمّد بختیاری
- ۵۹..... زہرا بشری موحد
- ۶۰..... علی حسین بوالحسنی
- ۶۱..... امیر بیدختی
- ۶۲..... علیرضا پیشگو
- ۶۳..... معصومہ تیما
- ۶۴..... ابراہیم حاج محمدی
- ۶۶..... ابراہیم حسلو
- ۶۷..... سید محمّد حسینی
- ۶۸..... مریم حقیقت
- ۶۹..... محمّد مہدی خان محمدی
- ۷۰..... حسین خوش صحبتان
- ۷۲..... عباس خوش عمل کاشانی
- ۷۳..... علی دھقانی
- ۷۴..... حسین دھلوی
- ۷۵..... مطہرہ رضا پور
- ۷۶..... محسن رضوانی
- ۷۷..... صادق علی رنجبر
- ۷۸..... محمّد امین زاہدی
- ۷۹..... غلامرضا سازگار
- ۸۰..... بہروز ساقی

- ۸۱.....عبدالرحیم سعیدی راد.....
- ۸۲.....علی شرفی.....
- ۸۳.....مریم شریف رضویان.....
- ۸۴.....مهدی شریفی.....
- ۸۵.....یوسف شیردژم.....
- ۸۶.....جلیل شیروانی.....
- ۸۷.....زهرا صفنورد.....
- ۸۸.....وحید ضیایی.....
- ۹۰.....پیمان طالبی.....
- ۹۱.....مهدی طهماسبی دزکی.....
- ۹۲.....میلاد عرفان پور.....
- ۹۳.....زهرا علیشاهی.....
- ۹۴.....محمد غفاری.....
- ۹۵.....علیرضا قزوه.....
- ۹۶.....حجت الله قلی پور.....
- ۹۷.....مصطفی کارگر.....
- ۹۸.....حمیدرضا کسرائی.....
- ۱۰۰.....ولی الله کلامی زنجانی.....
- ۱۰۱.....محمدحسن لقمانی بهابادی.....
- ۱۰۲.....سید علی لواسانی.....
- ۱۰۳.....سید حسن مبارز.....
- ۱۰۴.....مهدی محبی کرد سفلی.....
- ۱۰۵.....مصطفی محدثی خراسانی.....
- ۱۰۶.....جواد محمدزمانی.....
- ۱۰۷.....داود محمدی.....
- ۱۰۸.....سیدجواد منورزاده.....
- ۱۰۹.....سید مهدی موسوی.....
- ۱۱۰.....فاطمه موسی.....
- ۱۱۱.....رحیمه مهربان.....

- ۱۱۲.....علی رضا نجفی
- ۱۱۳.....ایرج نجفی زاد
- ۱۱۴.....رضا نیکوکار
- ۱۱۵.....غلامرضا هاشمی
- ۱۱۶.....غلامرضا هاشمی
- ۱۱۸.....الهام یآوری
- ۱۱۹.....تصاویر

گزیده بیانات

جانبازان صاحبان عزای امام(ره)

هرکس که در مجموعه‌ی ملت بزرگ ما، برای انقلاب و اسلام و امام فداکاری و اخلاص بیشتری به خرج داده است و می‌دهد، در مصیبت امام(ره) صاحب‌عزاتر است. با این حساب، شما جانبازان و جهادگران و سپاهیان عزیز و نیروهای بسیجی دستگاه‌های مختلف، حقیقتاً صاحب‌عزا هستید. امام به معنای حقیقی کلمه متعلق به شما بود.^۱

جانبازان و ماندگاری آنچه از دست داده‌اند

به جانبازان عزیزی که در این محفل حضور دارند، این نکته را یادآوری می‌کنم که هرچه در راه خدا می‌دهیم، برای ما می‌ماند و در حقیقت برای «من» واقعی خودمان خرج کرده‌ایم. هرچه برای خودمان نگه می‌داریم، در حقیقت برای ما نمی‌ماند و مثل همه چیز دیگر دنیا از بین خواهد رفت. من در این خصوص اعتقاد راسخ دارم و هیچ نقطه‌ی غباری در ذهنم نیست.^۲

۱. بیانات در مراسم بیعت گروه کثیری از جانبازان و نیروهای جهادی احداث ساختمان مرقد مطهر رهبر کبیر انقلاب اسلامی، به همراه وزیر راه و ترابری، مسئولان بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، و مسئول حرم مطهر حضرت امام خمینی(ره)، ۱۳۶۸/۴/۲۸.

۲. همان.

جانبازان، بافضیلت‌تر از شهیدان

یک وقت در مورد جانبازها فکر می‌کردم، که به نظر رسید گاهی فضیلت آن‌ها از شهدا هم بیشتر است. جانباز کسی است که بعد از آنکه قسمتی از بدنش را در راه خدا داد و عضو یا اعضای شهیدی را با خودش همراه کرد و در بقیه‌ی مدّت زندگی و عمرش هم متقی و شکرگزار بود و عمل صالح انجام داد، خدای متعال در مورد این گونه از مجروحین جنگ در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لَِّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۱. کلمه‌ی «عظیم» در پایان این آیه‌ی شریفه، قابل تأمل است.^۲

جانبازان و قدردانی سختی‌ها

جانبازان عزیز باید قدر این موقعیت را - اگرچه با سختی مواجهند - بدانند. من می‌دانم که شما سختی می‌کشید. محرومیت از پا و دست و نخاع و چشم و سلامتی، برای شما که در دوران جوانی به سر می‌برید و می‌توانستید سالم باشید، سخت است. هیچ پاداش بزرگ و خوبی را بدون سختی به انسان نمی‌دهند. شما خیال نکنید که انسان بدون تحمّل سختی‌ها ممکن است به اجرهای عظیم برسد؛ خیر، چنین چیزی نیست؛ «افضل الاعمال احمرها»: بافضیلت‌ترین کارها، سخت‌ترین و دشوارترین آن‌هاست. در مقابل این سختی‌بی که تحمّل می‌کنید، آن اجر عظیم را به شما می‌دهند.^۳

جانبازان، شهیدان زنده

شما، هم عضو شهیدی را با خود همراه دارید، و هم زنده‌اید و از تنعمات زندگی در حدّ زیادی برخوردار می‌شوید. وقتی انسان بین مرگ و زندگی قرار می‌گیرد، اگر به او بگویند زنده بمان، امّا فلان عضو را نداشته باش و یا اینکه مرگ را انتخاب کن، می‌گویند زنده بمانم، آن عضو را هم بگیرد.

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۲.

۲. همان.

۳. همان.

زندگی شیرین است و هر انسانی آن را می‌خواهد. بنابراین، جانبازان ما، هم از نعمت زندگی برخوردارند، و هم عضو شهیدی را با خود همراه دارند، و هم - اگر تقوا و احسان را در عمل رعایت کنند - به آن اجر عظیم و باورنکردنی می‌رسند. قدر این نعمات را بدانید.^۱

خانواده‌ی جانبازان، آبروی نظام

نکته‌ی را که در اینجا باید برای شما خانواده‌های اسرا و مفقودان عرض کنم، این است که شما از جمله قشرهای فداکار این انقلاب به حساب می‌آیید. بعد از خانواده‌ی شهدا، شما هستید. البته، رنج خانواده‌های مفقودان بیشتر است. مفقودی که ما داریم، یا اسیر و یا شهید است. غم این خانواده‌ها سنگین‌تر و رنج آن‌ها بیشتر است؛ اما به هر حال در دلشان نور امیدی هست که عزیزشان را روزی خواهند دید و خدا کند و دعای ما این است که همین‌طور هم باشد. اما خانواده‌های اسیران عزیز ما مطمئن‌اند که - حالا قدری دیرتر و یا زودتر إن شاء الله عزیزشان به سلامت و عافیت و با تجربه‌های زیاد و ساخته شدن در محنت زندان دشمن، به آن‌ها برخواهد گشت. شهدا و خانواده‌هایشان در رتبه‌ی مقدّمند و کسی را با آن‌ها نباید مقایسه کرد؛ اما پشت سر خانواده‌های شهدا، همین خانواده‌های اسرا و جانبازان و مفقودان هستند که یقیناً نقش اساسی و مهمی را شما خانواده‌های اسرا و مفقودان در حفظ آبروی انقلاب دارید. به همان اندازه که صبر و شکر می‌کنید و عظمت و افتخار مجاهدت در راه خدا را درک می‌کنید، به همان اندازه شرافت و کرامت و عزّت و ثواب الهی متعلّق به شماست. بنابراین، شما خانواده‌ها باید افتخار کنید که جزو قشرهای خدمتگزار انقلابید و می‌توانید برای ملت و کشورتان آبرو و حیثیت درست کنید و یقیناً در صورت صبر، ثواب و اجر الهی شامل حال شما خواهد بود. این، یک افتخار بزرگ است.^۲

۱. همان.

۲. بیانات در دیدار با جمع کثیری از خانواده‌های معظم اسرا و مفقودان شهرهای تهران، کرج، ورامین، قم، کاشان، زنجان و اهواز، ۱۳۶۸/۵/۲۳.

جانبازان، ولی نعمتان انقلاب

امیدواریم که خداوند به همه‌ی شما برادران و خواهران، مخصوصاً کسانی که خدمتگزار خانواده‌های عزیز شهدا و اسرا و جانبازان و مفقودان هستند، توفیق بدهد. همان‌طور که امام و رهبر عظیم‌الشأن فقیدمان بارها می‌فرمودند، این‌ها ولی نعمتهای حقیقی ملتند و کسانی هستند که قدرت و صلابت امروز ملت و دولت ایران در دنیا، به برکت فداکاری و ایثار آنهاست. امیدواریم خداوند ملت عزیز و بزرگ ما را به عالی‌ترین آرمان‌ها و آرزوهایش - که پیروزی کامل اسلام و مسلمین است - برساند.^۱

خدمت به جانبازان، نعمت خداوند

بنیاد [مستضعفان و جانبازان] در بُعد اقتصادی هم مثالهای فراوانی دارد. اگر خداوند تفضلی فرموده و نعمتی را برای خدمت به جانبازان در اختیار ما قرار داده است، از این نباید غفلت کرد و این مهم را نباید از دست داد. نه اینکه کمکها در اختیار افراد نامناسی - نمی‌گویم ناشایسته - که اصلاً از مستضعفان نبوده‌اند، قرار داده شود. نمی‌دانم نیتها چه بوده و چقدر به این نکته توجه داشته‌اند. این جریان باید در خدمت جانبازان قرار بگیرد و بدانید که یک‌قلم کمک به جانبازان، باارزش است و إن شاء الله برکاتی هم خواهد داشت.^۲

جانبازان، ارزنده‌ترین یادگارهای دفاع مقدس

از خداوند متعال برای همه‌ی شما برادران و خواهران که از نقاط مختلف و راههای دور تشریف آوردید، لطف و فضل و توجهات خاص الهی را طلب می‌کنم و امیدوارم مشمول عنایات مخصوص پروردگار و دعای حضرت

۱. بیانات در دیدار با اқشار مختلف مردم نابین و ابرده خراسان و جمعی از خانواده‌های شهدای تهران، گرگان و چهاردانگه، اعضای جمعیت هلال‌احمر، مسئولان واحدهای فرهنگی بنیاد شهید و خواهران دانشجوی دانشگاه اصفهان، ۱۳۶۸/۶/۲۹.

۲. همان.

ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشید و شخصاً هم از همه‌ی شما متشکریم. جلسه‌ی معظم امروز ما، مخصوصاً عطر و رایحه‌ی دل‌انگیز شهادت را هم با حضور خانواده‌های معظم شهیدان و هم با حضور جانبازان عزیز - که ارزنده‌ترین یادگاریهای دوران حماسه‌ی دفاع مقدس هستند - دارد.^۱

جانبازان، نمونه‌های بزرگ اقتدار و شجاعت و فداکاری

امروز، جانبازان شما نمونه‌های بزرگ افتخار و شجاعت و فداکاری و یادگارهای دوران حماسه‌اند. امروز، خانواده‌های عزیز و عظیم‌الشان شهدای شما کسانی هستند که همه‌ی منصفان عالم - کسانی که قضایای ایران و انقلاب ایران را می‌شناسند - آن‌ها را با عظمت و بزرگواری و صبور و نیرومند به حساب می‌آورند. این را باید شما حفظ کنید. این، به برکت اسلام و رهبری امام عظیم‌الشان و به برکت وحدت کلمه‌ی شماست. این‌ها را برای خودتان نگه دارید. شیطانها باید از نفوذ در افکار ملت ایران مأیوس شوند.^۲

جانبازان، برجسته‌ترین افراد از لحاظ معنوی

قشرهای ممتاز در جامعه‌ی اسلامی و برجستگان نظام اسلامی، در اینجا حضور دارند و برخلاف نظامهای مادی، پول‌داران و خوانین و زورگویان و گردن‌کلفتان، حضوری ندارند. در نظام اسلامی، کسانی از لحاظ معنوی برجسته‌تر و ممتازترند که فداکاری بیشتر، ایمان بیشتر، عمل صالح و صدق رفتار و گفتار را نشان داده باشند و آن‌ها هم این قشرهای فداکار شهیدداده‌ها، جانبازان، جوانان پُرشور و مؤمن و مبارز، خدمتگزاران جامعه، یا کسانی که خودشان را برای خدمت آماده می‌کنند هستند.^۳

۱. بیانات در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، خانواده‌های معظم شهدا و مفقودان و اسرا و جانبازان شهرهای رودبار، منجیل، ساوه، اراک، محمودآباد آمل و فریدن و خانواده‌های معظم شهدای وزارت اطلاعات، ۱۳/۱۰/۱۳۶۸.

۲. همان.

۳. بیانات در دیدار با مسئولان بنیاد شهید، جمعی از اساتید و دانشجویان دانشگاهها و اqtشار مختلف مردم، ۱۳/۱۰/۱۳۶۸.

جانبازان و استقبال از شهادت در اوج صفا و اخلاص

این شهدای عزیز ما، یا این جانبازان، در اوج صفا و اخلاص، به استقبال شهادت رفتند و شهید شدند و همین شهادت‌ها و مقاومت‌ها و به استقبال خطر رفتن‌ها بود که انقلاب را حفظ کرد، اسلام را عزیز کرد، مسلمین را قوی کرد و دشمنان اسلام و امریکا را خوار نمود.^۱

جانبازان، دلسوزان انقلاب

امروز، وظیفه‌ی همه‌ی آحاد ملت، مخصوصاً آن کسانی که در میدانهای خطر، تلاش کرده‌اند و از جان و عمر و جوانی و عزیزان خود، مایه گذاشته‌اند مثل شما عزیزان و همه‌ی قشرهای مؤمن، خانواده‌های شهدا، جانبازان و کسانی که بیش از همه برای انقلاب دل سوزانده‌اند و سرمایه‌گذاری کرده‌اند این است که باید تلاش کنند؛ تلاش پشت سر مسئولان، برای سازندگی کشور به صورت یک کشور قدرتمند.^۲

روز جانباز، یکی از روزهای برجسته‌ی نظام

روز ولادت سیدالشهداء (علیه آلاف التحية و الثناء) که روز پاسدار نام گرفته است، و همچنین روز ولادت حضرت ابوالفضل (علیه الصلاة و السلام) که روز جانباز است، از روزهای برجسته و به‌طور مضاعف مبارک برای نظام و جامعه‌ی ماست.^۳

جانبازان، شهدای زنده و تجسم فداکاری

جانبازان و مجروحان عزیزمان که واقعاً تجسم فداکاریند، شهیدان زنده‌اند. این گلوله‌یی که به این جوان خورد و نخاع او را ضایع کرد، می‌توانست چند

۱. همان.

۲. بیانات در دیدار با گروه کثیری از آزادگان، ۱۳۶۸/۵/۲۹.

۳. بیانات در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران سپاه و کمیته‌ی انقلاب اسلامی، مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه و خانواده‌های معظم شهدا، در سالروز میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار، ۱۳۶۹/۱۱/۲۹.

میلیمتر این طرف‌تر یا آن طرف‌تر بخورد و جان او را بگیرد و شهید شود. امروز او شهید است؛ شهیدی که زنده و در میان ماست و برکت وجود او برای ما هست. خدا به این‌ها خطاب می‌کند و می‌فرماید: «اصابهم القرع للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم»^۱. صرف اینکه ما در میدان جنگ زخمی شدیم، کافی نیست؛ اگر نیکوکاری و تقوا پیشه کردیم، اجر عظیمی داریم. بنابراین، حتی کسی که آن رنج را در میدان جنگ کشیده، باید نیکوکار و باتقوا باشد. همان‌طور هم که قبلاً عرض کردم، پاسدار، عنوان بسیار والایی است. این عنوان را با خصوصیاتش، در وجود و دل و روح و ذهنتان حفظ کنید. این، برای انقلاب ضروری است.^۲

فداکاری جانبازان، هدایت‌کننده‌ی انسانها

ما در این هشت سال فداکاری داشتیم؛ شوخی که نیست. همین برادران جانباز و آزاده‌یی را که ملاحظه می‌کنید، هر حادثه‌یی که برایشان اتفاق افتاده، و هر تجربه‌ی مخلصانه‌یی که این‌ها یا خودشان نشان دادند یا در دیگری دیدند، به نظر من کافی است تا انسان‌هایی را هدایت کند. این حادثه‌ها و تجربه‌ها، ماها را واقعاً هدایت می‌کند.^۳

جانبازان، شهدای زنده‌ی انقلاب

در کنار شهدای عزیز ما و خانواده‌هایشان، شهیدان زنده‌ی انقلاب، یعنی جانبازان و خانواده‌های آنان هستند؛ آن زجرکشیده‌ها، آن کسانی که سلامت خودشان را در راه خدا داده‌اند.^۴

۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۷۲.

۲. همان.

۳. بیانات در دیدار با مسئولان، نویسندگان و هنرمندان «دفتر هنر و ادبیات مقاومت» حوزه‌ی هنری

سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰/۴/۲۵.

۴. بیانات در جمع خانواده‌های شهدا، مفقودان و گروهی از جانبازان و آزادگان استان لرستان،

۱۳۷۰/۵/۳۰.

عوامل اصلی عزّت ملت ایران

این جنگ تحمیلی، نه فقط برای همان چند سال یک امتحان بود، بلکه برای بعد از دوران خاتمه‌ی جنگ هم یک محک و یک امتحان و یک عبرت است... آنچه که من می‌خواهم تأکید کنم، این است که ملت ما نباید هرگز فراهم‌آورندگان این عزّت را فراموش کند. آن‌ها چه کسانی هستند؟ رزمندگان، نیروهای مسلح، آحاد بسیج عظیم و بی‌پایان مردمی، جوانان مؤمن این مملکت و خانواده‌های صبور و غیور این ملت. این‌ها بودند که این حماسه‌ی بزرگ را آفریدند. این کشور همیشه به رزمندگان دوران هشت‌ساله، بخصوص به خانواده‌های شهدا و جانبازان و آزادگان و مفقودان و اسرا و خانواده‌هایشان مدیون است؛ ما به این‌ها مدیون هستیم.^۱

جانبازان و کلام خداوند درباره‌ی آنها

قرآن کریم درباره‌ی آن مجاهدانی که در جنگ زخمی هم شدند - که دیگر از این بالاتر چیست؟ انسان، هم به میدان جنگ برود و هم مجروح بشود؛ مثل این عزیزان جانباز ما - می‌فرماید: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لََّ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا اصابَهُم الْقَرْحُ»؛ کسانی که به میدان جنگ و جهاد در راه خدا رفتند و مجروح و زخمی شدند، «لَّذِينَ احسنوا مِنْهُمْ وَ اتَّقوا اجر عظیم»؛ این اجر و پاداش بزرگ برای آن‌ها می‌ماند؛ در صورتی که تقوا و نیکوکاری را با خودشان همراه داشته باشند. و الا اگر کسی آن مجاهدت را بکند و آن ارزش معنوی را به دست بیاورد، اما خدای نکرده آن ارزش را برای خود حفظ نکند، این خسران است.^۲

جانبازان، همانند رزمندگان صدر اسلام

ما در تاریخ، زندگی شهدای گران‌قدر زمان پیامبر را که مطالعه می‌کردیم

۱. بیانات در دیدار با جمعی از رزمندگان، پرسنل و مسئولان ستاد فرماندهی کلّ قوا، ستاد مشترک

و نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰/۷/۳.

۲. بیانات در دیدار با گروهی از فرزندان شاهد؛ فارغ‌التحصیلان مقاطع مختلف دانشگاهی،

۱۳۷۰/۱۰/۸.

حفظه‌ی غسل الملائکه را، حمزه را، آن دو برادر شجاع جنگ احد را، و دیگران و دیگران را تعجب می‌کردیم؛ اما این جوانان ما، هزاران حمزه‌ی سیدالشهداء و هزاران حفظه‌ی غسل الملائکه را به ما نشان دادند؛ به چشم خودمان آن‌ها را دیدیم و عظمت آن‌ها را درک کردیم. جانبازان و آزادگان و مفقودان غریب عزیزمان هم مثل آن‌ها هستند.^۱

جانبازان، هم‌رتبه‌ی شهدا

جانبازان عزیز هم شهدای زنده‌ی ما هستند؛ چون مثل شهید به میدان جنگ رفته‌اند و مثل شهید ضربت خورده‌اند؛ منتها کرامت الهی آن‌ها را حفظ کرده است. این‌ها زنده‌اند، اما در رتبه‌ی شهیدان. به این عزیزان هم توصیه می‌کنم که این کرامت الهی را برای خودشان حفظ کنند؛ «لَّذِینَ احْسَنُوا مِنْهُمْ وَاَتَوْا اَجْرًا عَظِیْمًا». باید همیشه آن روحیه‌ای را که آن‌ها را در میدان نبرد به پیش می‌برد و به فداکاری وادار می‌کرد، حفظ کنند. البته همه‌ی دستگاه‌ها موظفند که قدر و ارج این عزیزان چه خانواده‌ی شهدا، چه جانبازان، چه آزادگان، چه خانواده‌هاشان، چه فرزندان‌شان را حفظ کنند. بالاتر از همه‌ی این‌ها، لطف و تفضّل الهی است، که امیدواریم همواره شامل حال شما باشد و بماند.^۲

جانبازان، ذخیره‌های الهی و معجزه‌ی انقلاب

آن چیزی که در کشور ایران واقع شد و بلاشک در همه‌ی ادوار تاریخ این کشور تا آنجا که ما خوانده‌ایم و دیده‌ایم سابقه‌ی ندارد، ایستادگی و فداکاری عمومی و یکپارچه‌ی مردم در راه خدا بود که در مقابل تجاوز و نامردمی دشمنان صورت گرفت. نقطه‌ی اوج این حادثه‌ی استثنایی و بی‌نظیر، همان حرکت درخشانی بود که از ستارگان آسمان انسانیت زمان ما یعنی

۱. بیانات در جمع گروهی از خانواده‌های شهدا، مفقودان، آزادگان و جانبازان استان بوشهر،

۱۳۷۰/۱۰/۱۱.

۲. همان.

همین شهیدان عزیز ما سر زد. این جوانانی که این طور با شور و شوق، بدون اینکه به آرزوها و شهوات جوانی کمترین اعتنایی بکنند، به جبهه‌ها رفتند و حقیقتاً با عشق و محبت الهی جان دادند، به نظر بنده این برجستگان زمان ما، از صدر اسلام به بعد، در هیچ‌یک از دوره‌ها، از لحاظ کمیّت و کیفیت نظیر ندارند. عده‌ی کثیری از این عزیزان هم همین حرکت و همین شجاعت را به خرج دادند و به صورت جانباز درآمدند؛ عده‌یی هم به اسارت افتادند و در دوران اسارت هم از خود عظمت نشان دادند؛ عده‌یی هم که بحمدالله کم نیستند همچنان در میان مردم هستند و برای دفاع از این انقلاب، ذخیره‌های الهی محسوب می‌شوند. این مجموعه‌ی جوان چه آن‌هایی که شهید شدند، چه آن‌هایی که جانباز شدند، چه آن‌هایی که اسیر شدند، چه آن‌هایی که هنوز مفقودالثرند و از حال آن‌ها کسی مطلع نیست جزو معجزات انقلاب در زمان ماست. چه کسی می‌توانست این دل‌های پاک و مطهر را این طور یکپارچه متوجّه به خدا بکند؟ این معجزه‌ی اسلام انقلابی و اسلام پُر‌تپش بود؛ ناشی از اخلاص آن مرد خدا، آن بنده‌ی صالح و آن رهبر واقعی و حقیقی بود که در خط رهبری پیامبران حرکت می‌کرد؛ راه و نفس و عمل او این حادثه‌ی عظیم را آفرید.^۱

جانبازان، عامل ماندگاری نام اسلام

عزیزان من، پدران شهدا، مادران شهدا، که دسته‌های گل پروریده‌ی در دامان خودتان را در راه خدا دادید و پرپر شدن آن‌ها را تحمّل کردید! جوانان عزیز جانباز، که در اول جوانی، سلامت خودتان را برای خدا و در راه خدا تقدیم کردید! همسران شهدا، فرزندان شهدا، که مصایب مشکل را تحمّل کردید! من این حقیقت را به شما عرض کنم که اگر این معجزه اتفاق نیفتاده بود، اگر جوانان و نورچشمان شما این طور مجذوب حق به سمت مقتل

۱. بیانات در جمع خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و مفقودان انقلاب اسلامی قم، در خجسته سالروز میلاد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰.

خودشان نمی‌رفتند و فداکاری نمی‌کردند، امروز از اسلام در دنیا خبری نبود؛ که هدف استکبار هم این بود. اگر می‌بینید که امروز در دنیا پرچم اسلام بلند است؛ اگر می‌بینید که ملت‌های مسلمان احساس شخصیت و هویت می‌کنند؛ اگر می‌بینید که نعره‌ی الله اکبر بچه‌مسلمان‌ها در سرتاسر کشورهای اسلامی، تخت‌های قدرت استکباری را به لرزه درآورده و اسلام عزیز است و در دنیا مطرح است؛ بدانید که این افتخار به‌وسیله‌ی فرزندان شما، به‌وسیله‌ی همین خون‌های پاک، به‌وسیله‌ی همین گذشتها و اینارها به‌دست آمد؛ بدون این‌ها نمی‌شد. این تحوّل عظیمی که اسلام انقلابی و لطف الهی در دلها به وجود آورد و این‌طور همه را مشتاق به سمت جبهه‌ها کشاند و فداکاریها را به بهترین وجه در مقابل چشم جهانیان قرار داد، اگر این‌ها نبود، قضیه این‌طور نمی‌شد. امروز مستکبران عالم از اسلام می‌ترسند؛ چون جوانان شما را دیده‌اند؛ چون جبهه‌های شما را دیده‌اند؛ چون بسیج را دیده‌اند؛ دیده‌اند که این مردم چطور مثل اقیانوسی خروشان به طوفان می‌آیند و از هیچ چیزی در راه خدا نمی‌هراسند؛ چون پدران و مادران را دیده‌اند؛ دیده‌اند که مادر با آن عاطفه‌ی رقیق و جوشان که هیچ مادری نمی‌تواند تحمّل کند که خاری به پای فرزندش برود از جوان خودش در راه خدا آن‌چنان آسان می‌گذشت که همه را به حیرت در می‌آورد. یک شهید، دو شهید، سه شهید، چهار شهید؛ این پدران و مادران و همسران و کسان این عزیزان و جوانان ما آن‌چنان تحمّل کردند که انسان از حیرت و تعجب، هرچه نگاه می‌کند، نظیری برای آن پیدا نمی‌کند. این صبرها بود که لطف خدا را متوجّه این ملت کرد.^۱

تشکر ویژه از خانواده‌ی شهید، جانبازان، آزادگان و مفقودین

به‌طور ویژه لازم می‌دانم از خانواده‌های عزیز شهدای عالی‌قدرمان، از جانبازان عزیزمان، از خانواده‌های آن‌ها، از آزادگانمان که رنجه کشیدند و خانواده‌های آن‌ها، و از خانواده‌های مفقودین عزیزمان، صمیمانه تشکر کنم.

شما بحمد الله در همان موضعی که انقلاب از شما انتظار دارد، ایستادید. شما سربازان خط مقدم انقلاب هستید. باید سنگرهایتان را در هر نقطه که هستید، حفظ کنید.

جانبازان، شهدای زنده

مجموعه‌ی برادران و خواهرانی که در این مجلس تشریف دارند، نمایشگر ترکیب بدیعی در انقلاب اسلامی و کشور اسلامی ایران محسوب می‌شوند. ترکیب خانواده‌های معظّم شهدا، جانبازان عزیز که در حقیقت شهدای زنده هستند، آزادگان عزیز، رزمندگانی که هرکدام مدّتهایی از عمر طیب و پاکیزه‌ی خودشان را در دوران جوانی، در جبهه گذراندند، ترکیب امروز این جلسه‌ی صمیمی ماست.

شما نمونه‌ای از یک ترکیب عظیم، با همین خصوصیات، در کلّ کشور هستید. یعنی ما امروز در این کشور پهناور و این جمعیت تقریباً شصت میلیونی، جمع عظیمی از مردم را مشاهده می‌کنیم که در میان آن‌ها خانواده‌های شهدا، آزادگان جنگ تحمیلی، جانبازان فداکار و رزمندگان بسیجی و حزب‌اللهی حضور دارند و حقیقت این است که اکثریت قاطع ملت ما هم، از همین گروه‌ها هستند.^۱

جانبازان و ضرورت درک توطئه‌ها

این قدرت ملت ایران، که بحمد الله در سرتاسر آفاق سیاسی عالم برای سیاستمداران و مسئولان و قدرتهای جهانی شناخته شده است، ناشی از چیست؟ ناشی از همین ایمان است. ناشی از همین انگیزه است. ناشی از همین هوشیاری و آگاهی و از همین اتحاد کلمه است. این‌ها را حفظ کنید. توصیه‌ی من، بخصوص به شما جوانان، رزمندگان، شهیدداده‌ها و جانبازان و آزادگان، این است که توطئه‌ی دشمن را استشمام و درک کنید. آنجایی

۱. بیانات در مراسم دیدار قشرهای مختلف مردم، ۱۳۷۱/۷/۲۹.

که می‌خواهد اختلاف ایجاد کند؛ آنجایی که می‌خواهد بین ملت و دولت جدایی بیندازد؛ آنجایی که می‌خواهد قدر دولت و مسئولین خدمتگزار و زحمتکش را در چشم مردم بشکند و آن‌ها و زحمات آن‌ها را کوچک کند، بدانید که توطئه می‌کند و این دست و زبان خبیث دشمن است که حرف می‌زند. امام بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیه، روی همین هوشیاری و آگاهی، در تمام این مدت و تا آخر عمر، تکیه می‌فرمود و سعی می‌کرد ما ملت ایران را هوشیار نگه دارد. مبدا بگذارید این هوشیاری، ذره‌ای مخدوش شود! مبدا احساسات گنگ و کور، بر بعضی غلبه کند و چیز کوچکی را بزرگ کنند و نظام و انقلاب و دستگاه‌های خدمتگزار و دولت جمهوری اسلامی و همه‌ی این‌ها را ندیده بگیرند! مواظب باشید چنین اشتباهی انجام نگیرد که این دشمن شاد کن خواهد بود.^۱

دعا برای شمول لطف و رحمت برای جانبازان

پروردگارا! به محمد و آل محمد، جانبازان ما را مشمول لطف و مرحمت خودت قرار بده.

...پروردگارا! ما از شفای جانبازان خودمان مأیوس نیستیم. این امید را روز به روز در دل ما بیشتر کن.^۲

جانبازان و ضرورت درک اثربخشی فداکارها

اساس قضیه این است که ملت بزرگوار ما، این وحدت را، این پیوستگی را و این تمسک به راه خدا را، با همین قوت و قدرت، حفظ کند. شما خانواده‌های عزیز شهدا، شما جانبازان و شما کسانی که برای انقلاب، از جان یا عزیزان خودتان سرمایه‌گذاری کردید، باید بدانید که بحمد الله این خونهای پاک، اثر خودش را بخشیده است. تلاشهای امام بزرگوار، کار خودش را

۱. همان.

۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران، ۱۳۷۱/۱۲/۷.

کرده است. فداکاری و مجاهدت شما ملت، تأثیر خود را بخشیده است و إن شاء الله تحت توجّهات ولیّ عصر، ارواحنا لتراب مقدّمه الفداء و عنایات ادعیهی زاکیه‌ی آن بزرگوار، روز به روز این ملت در راه استقلال و سربلندی و آبادی و بهبود زندگی پیش خواهد رفت و برای ملت‌های دیگر الگو خواهد شد.^۱

سرکوب شدن دشمن متجاوز با ایثارگریهای ملت

این دوران کجا و روزگاری که حتی افراد همراه با حکومت باطل هم، امنیت نداشتند کجا؟! این، حکومت اسلام است. حکومت حقّ است. فضای قرآنی و فضای نماز است. فضای «الذین ان مکنا هم فی الارض اقاموا الصّلاة و اتوا الزّکاة» است. فضای دین است. این فضا، فضایی است که امتحان دوران رخاء برای ملت ما نیز هست. روزی در ماه رمضان، همین تهران، موشک‌باران می‌شد. روز و شب در خانه‌ی خودتان، از دست دشمن متجاوز امنیت نداشتید. امروز آن دشمن، به برکت فداکاری جوانان این ملت رزمندگان، شهیدان، جانبازان و آزادگان به کوه‌دستی محکوم شده و سر جای خود نشسته است. امنیت به شما رسید. اما لحظه‌ی امتحان است. مراقب باشید. ای مؤمنینی که در سخت‌ترین شرایط، سوار کشتی نوح شدید! مواظب باشید از امتحان، سربلند بیرون آید. راهش هم این است که تقوا را در خودتان ذخیره کنید. تقوا یعنی همین که مواظب رفتار خودتان باشید که خلاف امر و نهی خدا رفتار نکنید. این، معنای تقواست. یک‌وقت ممکن است سر رشته از دست انسان خارج شود و گناهی هم از او سر بزند. مهم این است که شما مراقب باشید و بنا داشته باشید که گناه نکنید. این، آن روحیه‌ی تقواست. این روحیه‌ی هشیاری است، که وقتی شما هشیار خودت بودی، هشیار دشمنت هم هستی. وقتی مواظب شیطان درون خودت بودی، مراقب شیطان بیرونی هم خواهی بود. وقتی شیطان درون ما نتواند به ما

۱. بیانات دیدار کارکنان «وزارت آموزش و پرورش»، «سازمان بهزیستی» و «سازمان تأمین اجتماعی»،

آسیب برساند، شیطان بیرون هم به آسانی نخواهد توانست ما را محکوم کند و ضربه وارد سازد. این، آن پیام ماه رمضان است. «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون.» مقدمه‌ی تقواست و تقوا غایت است.^۱

دعا برای آرامش و تسلی جانبازان

پروردگارا! دل‌های خانواده‌های شهدا، خانواده‌های جانبازان، خود جانبازان، مفقودین و خانواده‌هایشان را به فضل و رحمت خود آرامش و تسلی ببخش.^۲

جانبازان، جان برکفان دفاع از کشور

جمهوری اسلامی کلید حل مشکلات را کارهایی می‌دانست که برای انجام آن‌ها اقدام کرد. امروز در این استان، پنج دانشگاه و مؤسسه‌ی آموزش عالی وجود دارد. رژیم پهلوی و عوامل آن، با مردم، بد و دشمن بودند. برای همین است که شما جوانان عزیز ما که بعضی در میدان‌های نبرد، برای دفاع از کشور، جانان را کف دست گرفتید؛ بعضی جانباز و مجروح شدید و بعضی به اسارت دشمن در آمدید، باید این حرف را گوش کنید: شما برای دفاع از دین و مرزهای کشور به جبهه رفتید، آماده‌ی شهادت شدید و جان دادید؛ آن هم بدون اینکه کمترین پاداشی از کسی غیر از خدا بخواهید. اما در دوران آن رژیم منحوس فاسد، وقتی دشمن از شمال و جنوب به این کشور حمله کرد، یک نفر از مردم معمولی به کمک نیروهای ارتش نرفت و یک نفر اسلحه به دست نگرفت تا در مقابل دشمن، دفاع کند. چرا؟ زیرا مردم، آن ارتش را از خودشان نمی‌دانستند. مردم، آن رژیم را بیگانه می‌دانستند و حق هم داشتند؛ چون آن رژیم واقعاً بیگانه بود.^۳

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه در دانشگاه تهران، ۱۳۷۲/۱۱/۲۹.

۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۲۱ رمضان ۱۴۱۴، ۱۳۷۲/۱۲/۱۳.

۳. بیانات در دیدار با مردم «یاسوج» در «میدان معلم» این شهر، ۱۳۷۳/۱۱/۲۸.

دعا برای شفای جانبازان

پروردگارا! تو را به حق اولیایت و تو را به حق صدیقۀی طاهره، فاطمہی زهرا سلام‌الله‌علیها - آن گوهر عزیز خاندان پیغمبر - سوگند می‌دهیم، همه جانبازان ما را شفا عنایت فرما.^۱

...پروردگارا! جانبازان عزیز ما را مشمول لطف و شفا و رحمت خود قرار بده. زحمات آن‌ها را مقبول و دلہایشان را شاد فرما!^۲

ہمت والای جانبازان ورزشکار

من این مجموعہی ورزشکاران و قهرمانان جانباز را نقطہ‌ای می‌بینم کہ چند جریانِ خیر بہ آن منتهی می‌شود: اولاً جانباز، با وجود اینکہ از لحاظ جسمانی ناقص است، باز ہمت می‌کند و با ہمتش بہ ملت و کشور و انقلابش آبرو می‌بخشد. این یک جریان خیر است کہ بسیار ہم مهم است.^۳

خانوادہی جانبازان و ارزش والای آنها

ہر مجموعہ‌ای از انسانہا کہ در راہ یک هدف بزرگ و مقدس و عالی نہ هدف بیہودہ مصیبتہایی را بزرگوارانہ تحمل کند، بخشی از آن ارزشہا را بہ خود اختصاص خواهد داد. برای این است کہ ما برای خانوادہ‌ہای شہدا و اسرا و مفقودان و جانبازان و خودِ جانبازان و خودِ اسرای در دست دشمن، ارزش قائلیم. بی‌خود نیست کہ یک ملت و یک تاریخ، برای یک عدہ انسان ارزش قائل می‌شود. اگر بی‌صبری بود، این ارزشہا آفریدہ نمی‌شد. البتہ لحظہ‌ہای اسارت، حقیقتاً لحظہ‌ہای سختی است؛ آن ہم اسارت در دست این دشمنانی کہ وقتی آزادگان عزیز ما برگشتند، گفتند کہ آن‌ها با اسرای خودشان چگونہ رفتار می‌کردند؛ نہ مثل آنچه کہ ما با اسرای بیگانہ رفتار کردہ ایم. آن‌ها طور دیگری رفتار کردند. حقاً و انصافاً انسانی عمل نکردند.^۴

۱. بیانات در خطبہ‌ہای نماز جمعہی تهران، ۱۳۷۳/۱۱/۲۸.

۲. بیانات در خطبہ‌ہای نماز عید سعید فطر، ۱۳۷۳/۱۲/۱۱.

۳. بیانات در دیدار ورزشکاران جانباز، ۱۳۷۴/۶/۲۳.

۴. بیانات در دیدار خانوادہ‌ہای معظّم اسرا و مفقودان جنگ تحمیلی، ۱۳۷۶/۲/۳۱.

خانواده‌ی جانبازان و سهم آنها در ذخیره‌ی عظیم ملت

این مجموعه‌ی ایثارها، امروز کشور ما را به اینجا رسانده است. مگر تصور می‌شد که کوچک و بزرگِ ملّتی تنها، بدون هیچ پشتوانه‌ی جهانی و بدون هیچ کمک قابل ذکر از سوی هیچ گوشه‌ای از قدرتهای عالم، بتواند این‌گونه در میدان جهاد مقدّس و دفاع از خود و سازندگی و استقلال و مبارزه با همه نوع فشارهای دشمنان قلدر ایستادگی کند و روز به روز دشمنان را متعجب‌تر نماید؟ مگر ممکن بود که بدون این گذشته‌ها و این ایثارها و این فداکاریها، ما به اینجا برسیم؟ هرکدام از شما که اینجا هستید؛ چه آزادگان عزیز، چه آن‌هایی که هنوز در بندند، چه خانواده‌هایتان، چه فرزندان، چه پدران و مادرانتان، چه همسرانتان، چه خانواده‌های شهدا، چه خانواده‌های جانبازان، چه فرزندان شهدا، و همه‌ی کسانی که به نحوی رنجها را بر جسم و جان خودشان تحمّل کردند، ایثارگران و پشتیبانی‌کنندگان، هرکدام به سهم خودشان در به وجود آمدن این ذخیره‌ی عظیم و تمام نشدنی و بی‌نظیر ملت ایران سهیم هستند. هرکدام از شما اگر این فداکاری‌ای را که کردید، نمی‌کردید؛ این صبری را که کردید، نمی‌کردید؛ این مجموعه‌ای که امروز در اختیار ملت ایران است، به وجود نمی‌آمد و این موفقیتها هم عاید انجام نمی‌شد. این، درس قرآن است.^۱

قدرت ابتکار و اراده‌ی جانبازان

جانبازان عزیز! در هر میدانی که شما به عنوان یک مجموعه‌ی ارزشی حضور داشتید، نشان دادید که دارای ابتکار، قدرت اراده و توان بیش از معمول سازندگی و برازندگی هستید. در میدان دفاع مقدّس، مجموعه‌ی شما و جوانان این کشور ایثارگران ما که هرکدام در حقیقت یک شهید زنده‌اند توانست کاری را نشان دهد که در تاریخ کشور ما بی‌نظیر و در دنیا هم انصافاً یا بی‌نظیر و یا کم‌نظیر بود!^۲

۱. بیانات در دیدار ایثارگران، در سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی، ۱۳۷۶/۵/۲۹.

۲. بیانات در مراسم افتتاحیه‌ی مانور فرهنگی، ورزشی جانبازان و معلولان کشور، ۱۳۷۶/۶/۱۵.

جانبازان و قدرت در میدان درس و زندگی

جانبازان ما در میدان درس خواندن و در میدان سازندگی، همین قوت و قدرت معنوی را نشان دادند. در هر جا که جای بروز نیروی حقیقی انسان بود، وقتی که شما وارد شدید، توانستید کارهای بزرگ و محیرالعقول و ظاهراً دست نیافتنی انجام دهید. یعنی نشان دادید که وقتی قدرت معنوی باشد، حتی ضعف جسمانی هم نمی تواند تعیین کننده باشد.^۱

جانبازان و حضور افتخار آفرین در عرصه‌ی ورزش

با ضعف جسمانی و با کمبودهای قوای بدنی هم به خاطر قدرت اراده و قدرت ایمان و معنویت، شما توانستید کارهای بزرگی را انجام دهید. این هم ورزش! در میدان ورزش هم همین طور، پرافتخارترین حضور ایرانی در یکی از میدانهای جهانی را جانبازان انجام دادند؛ یعنی در حضوری، این جانبازان بودند که هشتاد و نه مدال طلا را به کشور ایران هدیه کردند! معنای این پدیده چیست؟ معنای این پدیده این است که در میدان ورزش هم مثل میدان جنگ، مثل میدان علم و میدان سازندگی و میدان مدیریت، آنچه تعیین کننده است، نیروی اراده و ایمان و خواست و همت بلند و خلاصه نیروی معنوی است که نیروی جسمانی را هم به دنبال خود می کشد؛ ضعف جسمانی را هم جبران می کند. این ها برای کشور ما درس است.^۲

خوشحالی از افتخار آفرینی جانبازان در رشته‌های ورزشی

من خوشحالم از اینکه می بینم رشته‌های گوناگون ورزشی در میان جانبازان و معلولین، گسترش پیدا کرده است. تقریباً همه‌ی رشته‌های ورزشی ای را که با جسم معلول می توان به نحوی نسبت به آن‌ها اقدام و کاری کرد، شما به گونه‌ای در حیطه‌ی تصرف خودتان آوردید؛ آن هم در شکل بهترین! این، برای ملت ما، برای جوانان و تصمیم گیران و مدیران ما در بخشهای مختلف، درس است.^۳

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

جانبازان و سرمشق حفظ معنویت

باید ورزش را همین‌طور، در چنین حال و هوایی قرار دهید و حفظ کنید. این برای ورزش کشور، هم مایه‌ی پیشرفت خواهد بود، هم خواهد توانست انعکاس نورانیت خود را به همه‌ی قشرهای کشور بتاباند؛ همچنان که بحمدالله ما این خصوصیت را در ورزش جانبازان و معلولین مشاهده کردیم.^۱

جانبازان و نقش آنها در گسترش مذهب اهل‌بیت(علیهم‌السلام)

من کسانی را در دنیای اسلام می‌شناسم و اطلاع دارم که مذهب اهل‌بیت را بدون هیچ‌گونه تبلیغی، فقط برای خاطر قضایای جنگ قبول کردند. همین که شما جوانان، شما جانبازان، شما ایثارگران به میدان جنگ می‌رفتید و این خبرها در دنیا به همین شکل منتشر می‌شد؛ همین که مادران آن‌طور شجاعانه می‌ایستادند و آن شجاعتها را به خرج می‌دادند، عده‌ای را در دنیا مسلمان کرد، عده‌ای از مسلمانان را شیعه کرد، عده‌ی بیشتری را عاشق انقلاب و عاشق امام و ملت ایران کرد و احساسات اسلامی بروز کرد. در حقیقت، قطب همه‌ی این‌ها، ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی است.^۲

تعبیر شهیدان زنده برای جانبازان

رزمندگان و بخصوص شهدای عزیز ما به گردن این ملت و به گردن همه‌ی ما حق حیات دارند. شهدا کسانی هستند که از دیگران شجاعت و دلیری بیشتری نشان دادند؛ سینه را سپر کردند، از خطر نهراسیدند و به شهادت رسیدند؛ بعضی به بهشت الهی پُر کشیدند، بعضی هم جانباз شدند؛ در واقع - همان‌طور که گفته می‌شود و تعبیر درستی است - این‌ها شهید زنده‌اند.^۳

۱. همان.

۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۶/۱۰/۲۶.

۳. بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای نیروهای مسلح، ۱۳۸۰/۷/۴.

امنیت و آسایش کشور، نتیجه‌ی ایثار شهدا و جانبازان

در این روزها و سالها که به بهای خون شهدا و آسیب دیدن سلامتی جانبازان و به برکت مجاهدت رزمندگان، کشور ما از امنیت و آسایش برخوردار است، کسانی که علیه نیروهای مسلح و بسیج حرف می‌زنند، بدانند به مصالح و آینده‌ی کشور هیچ خدمتی نمی‌کنند. نیروهای مسلح - چه نیروهای سازمانی مسلح و چه آحاد بسیج که برای حضور در میدان خطر و دفاع از یکایک مردم و از مرزهای میهن آمادگی دارند - جزو عزیزترین قشرهای جامعه‌اند. همه به این‌ها احتیاج دارند؛ روز خطر معلوم خواهد شد.^۱

جانبازان، ذخیره‌های با ارزش دانشگاه جهاد

یک جمله به این برادر عزیز جانبازمان که می‌گوید «من مشروطی دانشگاه شهادتم» عرض کنم: به هیچ وجه شما مشروطی نیستید. شما جانبازان ذخیره‌های با ارزش دانشگاه جهادید. جهاد لزوماً با شهادت همراه نیست؛ اما لزوماً با فوز به رتبه‌ی مجاهدان و تقرّب به پروردگار همراه است. میدان جهاد هم همه جاست؛ هم در دفاع نظامی از کشور، هم در دفاع سیاسی و آبرویی از کشور و هم در تلاش برای پیشبرد کشور و ملت، که امروز شما در این سنگر کار می‌کنید.^۲

جانبازان، نور و رحمت و هدایت

خداوند متعال را از حضور در این جلسه - که بی‌گمان جلسه‌ی صفا و نور و هدایت است - سپاسگزارم. یاد شهیدان، نام شهیدان، بازماندگان شهیدان، شخصیت دارای ارزش و متعالی جانبازان و آزادگان، در هر نقطه‌یی که حضور داشته باشند، نور، رحمت و هدایت هست.^۳

۱. همان.

۲. بیانات در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۱۳۸۲/۹/۲۶

۳. بیانات در دیدار خانواده معظم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۶.

دیدار با خانواده‌ی جانبازان، اغتنام حقیقی و قلبی

برای من ارتباط با خانواده‌ی شهدا و جانبازان و آزادگان، مغتنم حقیقی و قلبی است. اگر می‌توانستم با یکایک جمعی که در اینجا حضور دارید، در خانه‌های شما ملاقات کنم، شک نداشته باشید که این کار را می‌کردم؛ اما چون آن ممکن نیست، ناگزیر در چنین اجتماعی شما را زیارت کردیم و خدا را شاکریم.^۱

جانبازان، نماد روحیه‌ی ایمان و آگاهی و پایداری

فقط این‌ها هستند که می‌توانند این علم را در دست بگیرند و پیش بروند. قله‌ی این صبر و بصر شهدای مایند؛ همین آزادگانی هستند که اینجا حضور دارند و همین جانبازان عزیزی هستند که اینجا نشسته‌اند. این‌ها بودند که جان خودشان را در معرض نابودی گذاشتند؛ از حیات خودشان برای دوام این حرکت و این قیام بزرگ و انسانی مایه گذاشتند؛ این‌ها اوج ایثار و مظهر بصر و صبرند؛ مظهر آگاهی و ایستادگی و پایداری. آیا کشور ما به آگاهی احتیاج ندارد؟ آیا رسیدن به آرمان‌های این ملت و این انقلاب احتیاج به پایداری ندارد؟ آیا در مقابل شیطنتها و دشمنیها و بغض‌های غارتگران جهانی این ملت احتیاج ندارد که آن سلاح کارآمد خود را همواره در دست داشته باشد؛ یعنی سلاح اراده، پایداری، ایمان و آگاهی؟ اگر احتیاج دارد - که دارد - پس بایستی این روحیه‌ی ایمان و آگاهی و پایداری در قالب احترام به نمادهای آن در مردم حفظ شود و نمادها، همین شهدایند؛ همین جانبازانند؛ همین آزادگانند.^۲

برباد نرفتن زحمات شهدا و جانبازان

من امروز عرض می‌کنم: پدران شهدای ما! مادران شهدای ما! همسران

۱. همان.

۲. همان.

داغ‌دار آن‌ها! فرزندان‌ی که خیلی‌ها پدران خودشان را ندیدند یا چند صباحی بیشتر ندیدند! جانبازان عزیزِی که سلامت خودشان را برای سال‌های طولانی از دست داده‌اند! زحمات شما به توفیق الهی و به حول و قوه‌ی الهی بر باد نرفت و خدا به تلاش شما برکت داد و کار و کشور و ملت شما را از تنگناهای بزرگی نجات داد.^۱

جانبازان، حافظان عزّت ملت ایران

امروزی می‌گویند - آن روز هم می‌گفتند - که نمی‌خواستند منافع نامشروع آنها به وسیله‌ی ملت ایران و نظام اسلامی در این منطقه قطع شود؛ می‌خواستند همچنان این منافع نامشروع را داشته باشند. سگ زنجیری آن‌ها همین صدامی بود که امروز دست و پایش را با زنجیر بسته‌اند؛ آن روز هم دست و پایش در زنجیر بود. نقشه‌ی اشغال عراق از سوی امریکا و انگلیس یک نقشه‌ی منطقه‌ای است؛ و الاّ اگر فقط مسأله‌ی عراق بود، این‌ها با صدام راحت کنار می‌آمدند و می‌توانستند با صدام زندگی کنند؛ صدام برای آن‌ها مشکلی نداشت. هر جا سری بلند می‌کرد، می‌زدند توی سرش و تمام می‌شد. این‌ها به صدام کمک کردند؛ صدام در دست این‌ها بود. با اشاره‌ی این‌ها و با چراغ سبز و کمک این‌ها می‌خواستند ملت ایران به وسیله‌ی صدام تحقیر و ذلیل شود که جوانان، شهدا، جانبازان و خانواده‌های شهدا نگذاشتند؛ این یک افتخار تمام نشدنی است. این چیزی نیست که زمان بر آن بگذرد و کهنه شود.^۲

ضرورت گرامی داشتن یاد شهدا و جانبازان

من به همه‌ی گویندگان، نویسندگان و کسانی که تریبونی در اختیار دارند، توصیه می‌کنم: اگر صلاح این کشور و این ملت را می‌خواهند، یاد

۱. همان.

۲. همان.

شهیدان، نام شهیدان، خاطره‌ی شهیدان و بازماندگان آن‌ها و جانبازان را گرامی بدارند.^۱

افتخار فرزندان شهدا و جانبازان به پدرانشان

شما فرزندان شهیدان! شما برادران و خواهران شهیدان! افتخار کنید. فرزندان جانبازان! به چنین پدران و به چنین برادرانی افتخار کنید؛ این‌ها مایه‌ی افتخار یک ملتند. و البته دشمنان هم بدانند که به توفیق الهی نمی‌گذاریم و این ملت هم نمی‌گذارد که نام شهید و نام شهادت در این کشور فراموش شود؛ و به توفیق الهی روز به روز این نام در کشور ما برجسته‌تر و ماندگارتر خواهد شد و این افتخار برای کشور ما باقی خواهد ماند.^۲

حضور اثرگذار جانبازان در عرصه‌ی ورزش

یک سود دیگر ورزش قهرمانی، توسعه‌ی ورزش در کل کشور است که من بارها روی این مسئله تکیه کرده‌ام؛ چه در ورزش غیر جانبازان و معلولان، چه بخصوص در ورزش جانبازان و معلولان. وقتی شماها که از لحاظ جسمانی مشکلی هم دارید - مشکل ناخواسته - تلاش می‌کنید و مردم کوشش، همت و اراده‌ی شما را می‌بینند، تشویق می‌شوند به ورزش کردن؛ ورزش کار بسیار لازمی برای کشور ماست؛ از این جهت هم کارتان با ورزش است.^۳

جانبازان و نشان دادن معنویت و دینداری در ورزش

یک جهت لطیف و بسیار مهم دیگر در کار مجموعه‌ی قهرمانهای ما که بحمدالله نشان داده شده، نشان دادن دینداری و علاقه‌مندی به ارزشهای

۱. همان.

۲. همان.

۳. بیانات در دیدار با ورزشکاران شرکت‌کننده در المپیک و پارالمپیک، ۱۴/۷/۱۳۸۳

اسلامی است؛ این خیلی باارزش است؛ هم در ورزش جانبازان و معلولان، انسان این مسئله را مشاهده می‌کند، هم در ورزش قهرمانهای دیگر. وقتی یک قهرمان کشور ما جلو چشم میلیونها و شاید صدها میلیون جمعیت دنیا، بعد از پیروزی خودش، خدا را شکر می‌کند و دستش را به آسمان بلند می‌کند یا سجده می‌کند، این را دست‌کم نگیرید؛ این پیام معنویت را در دنیا پخش می‌کند؛ دنیایی که با میلیاردها دلار سعی شده که معنویت در آن بی‌فروغ شود و چراغ معنویت آن خاموش شود. می‌دانید صهیونیست‌ها در این صد سال اخیر و بخصوص در این دهها سال اخیر چه خرجی کرده‌اند تا انسانها را بدون هویت معنوی بار بیاورند و به بی‌بندوباری و بی‌اعتقادی و لابلالیگری در عقیده و ایمان دینی بکشانند؟ شما وقتی بعد از پیروزی روی تشک کشتی یا محل وزنه‌برداری یا در هر نقطه‌ی دیگری، دستتان را بلند می‌کنید، خدا را شکر می‌کنید، به سجده می‌افتید یا نام بزرگان دین را بر زبان می‌آورید، در واقع دارید همه‌ی سرمایه‌ی را که آن‌ها خرج کرده‌اند، با یک حرکت ساده دور می‌کنید؛ خدای متعال به شماها کمک و الهام می‌کند که این کار را انجام بدهید.^۱

برکت دادن خدا به تلاش شهدا و جانبازان

خدای متعال دو اجر بزرگ به این‌ها داد: یکی شهادت - که متعلق به خود آن‌هاست - یکی هم نجات این کشور، حفظ آبروی ملت ایران و حفظ آبروی امام. مگر شوخی است؟ در دوران تسلط مادی‌گری در دنیا، یک مرد معنوی بلند می‌شود؛ یک ملت مؤمن و مخلص و پُرشور زیر پرچم او حرکت می‌کنند؛ میلیون‌ها دل، میلیون‌ها انسان و میلیون‌ها اراده در هم تنیده می‌شوند و نظام جمهوری اسلامی را به وجود می‌آوردند - که به‌تنهایی در مقابل دنیای استکبار ایستاده است - آن‌وقت دشمن حقیر و حکومت خودکامه‌ی خون‌ریز جلادی مثل حکومت بعثی صدام بیاید و امریکا و شوروی و اروپای آن

روز و مرتجعان منطقه هم به او کمک کنند تا بر این نظام و این ملت و این کشور غلبه پیدا کند؛ مرزهای او را بشکنند؛ خاکش را بگیرد و آبروی این ملت را بریزد؛ این چیز کمی بود؟ خدای متعال نگذاشت. دست نصرت خدا از آستین بچه‌های شما بیرون آمد و اسلام یاری شد. هزاران هزار نفر رفتند در جبهه‌ها جنگیدند؛ از جان مایه گذاشتند؛ از خواب و خوراک گذشتند؛ از گرمای روزهای سرد زمستان در کنار پدر و مادرشان گذشتند؛ از پای کولر و آب خنک یخچال در گرمای تابستان گذشتند؛ سختی‌ها را به خودشان خریدند؛ عده‌یی از آن‌ها جانشان را دادند؛ عده‌یی از آن‌ها سلامتشان را دادند، که الآن دارید می‌بینید و جلوی چشم ما هستند - این جانبازان عزیز - عده‌یی در دست دشمن اسیر شدند. خدای متعال به این تلاش جانانه و مخلصانه برکت داد: «و اٰخِرِ تَحٰوٰنِهٖا نَصْرٌ مِّنْ اَللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ»؛ خدا نصرت خودش را بر این ملت نازل کرد. خدا نصرتش را به آدم‌های تنبل و بی‌مجاهدت نمی‌دهد. خدا از انسان‌های بی‌کاره و تنبل و بی‌خیال و لابی‌الی حمایت نمی‌کند؛ و لو مؤمن باشند.^۲

مشیت الهی در زنده ماندن جانبازان

بسیار بیشتر و جلوتر است. ما خیلی پیشرفت کرده‌ایم؛ اما این پیشرفت‌ها مرهون آن دفاع‌ها و مجاهدت‌هاست. ملت ایران با همه‌ی وجود مرهون تلاش و مجاهدت این ایثارگران است؛ چه ایثارگرانی که شهید شدند، چه ایثارگرانی که شهید دادند - مثل شماها - چه ایثارگرانی که جانباز شدند، چه ایثارگرانی که زندگی دشوار جانبازی را برای عزیزان خودشان تحمل کردند - پدران این‌ها، مادران این‌ها، همسران این‌ها - چه آن‌هایی که در بند دشمن جبار جرّار اسیر شدند و پدر و مادرها لحظه‌لحظه‌ی دوران اسارت را با خون دل تحمل کردند، و چه آن‌هایی که از اسارت برنگشتند و در همان‌جا شهید

۱. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۱۱۳.

۲. بیانات در دیدار خانواده‌های شهدای کرمان، ۱۳۸۴/۲/۱۲.

شدند؛ و چه آنهایی که به جبهه‌های جنگ رفتند و خطر را پذیرفتند و جان خودشان را کف دست گرفتند و همه‌ی نیروی خودشان را صرف کردند، اما خدای متعال خواست این‌ها زنده بمانند و برکاتشان برای کشورشان و دنیای اسلام ادامه پیدا کند.^۱

جانبازان و ضرورت حفظ ایمان

کسی که ریشه‌ی اعتقادی دارد، براساس اعتقادش حرکت می‌کند و در میدان‌های گوناگون می‌ایستد. اگر جبهه است، می‌رود شهید یا جانباز می‌شود و با رنج دائم بدنی و با ملامت‌ها می‌سازد. اگر هم از جبهه برمی‌گردد، ایمان خود را در میان تندبادهای گوناگون حفظ کند.^۲

جانبازان و مهم‌ترین آزمایش انقلاب

مسئولان، غیر مسئولان، بنیاد ایثارگران، مسئولان دولتی و بخش‌های مختلف، همه وظایفی در قبال شما - جانبازان - دارند که آن‌ها را باید انجام دهند. اینکه ما می‌گوییم شما پیش خدا اجر دارید، آن‌ها احساس نکنند که بار از دوششان برداشته است؛ نه، ما در قبال جانبازان عزیزی که در مهم‌ترین آزمایش این انقلاب رفتند و سلامت و جوانی خودشان را این‌طور در راه خدا دادند، وظایفی داریم.^۳

جانبازان، صاحبان شرف و افتخار

این کشور یک روز در معرض سخت‌ترین و تلخ‌ترین تهاجم‌ها قرار گرفت. عده‌ی گریختند، عده‌ی حتی از میدان‌های سختی هم فرار کردند - چه برسد به میدان جنگ - اما عده‌ی رفتند سینه‌شان را سپر کردند، جلوی

۱. همان.

۲. بیانات در دیدار دانشجویان بسیجی، ۱۳۸۴/۳/۵.

۳. بیانات در دیدار جانبازان و خانواده‌های ایشان، ۱۳۸۴/۸/۴.

دشمن را گرفتند و نگذاشتند دشمنان بیایند آبرو و هستی و شرف و ناموس این ملت را لگدمال کنند. عده‌یی از این‌ها شهید شدند، یک عده هم جانباز شدند. پدر شما یکی از کسانی است که توانسته این شرف و افتخار بزرگ را به دست بیاورد. فرزندان جانبازان با این دید نگاه کنند، که نگاه درست هم همین است.^۱

جانبازان، سند و مدرک جهاد بزرگ ملت ایران

بی دردهایی هستند که «فإذا ذهب الخوف سلقوكم بألسنه حداد أشحة علی الخیر»^۲؛ وقتی بلایی پیش بیاید، از ترس مثل موش توی سوراخ‌ها می‌خزند؛ اما وقتی بلا تمام می‌شود، این‌ها تازه شیر می‌شوند و سینه‌ها را سپر می‌کنند و از همه هم طلبکار می‌شوند! اما جانبازان ما، خانواده‌های شهدای ما، ایثارگران ما، بخش عظیمی از متن ملت ما، کسانی هستند که در دوران سختی سینه را در مقابل سختی‌ها سپر کردند و به مصاف تلخی‌ها و سختی‌ها و دشواری‌ها رفتند؛ مظهرش همین جانبازان هستند که امروز زنده‌اند و سند و مدرک جهاد بزرگ ملت ایران‌اند.^۳

ارزش صبر خانواده‌های شهدا و جانبازان

یادگاران ایثار و شهادت؛ آن کسانی که شربت صبر در راه خدا را چشیدند؛ «و بشر الصّابرين الذّین اذا اصابهم مصیبة قالوا انّا لله و انّا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة». در قرآن یکی از کم‌نظیرترین تعبیرات، این تعبیر است. صلوات و رحمت خدا بر آن صابران که مصیبت و حادثه‌ی گزنده را تحمل می‌کنند و با روی باز با آن مواجه می‌شوند. مادری که دسته‌گل عزیز خود را در طول سالیان دراز بزرگ کرده و به برگ و بار رسانده؛ پدری که آرزوی جوانی فرزند را در طول سالیان دشوار تربیت همواره در دل

۱. همان.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۳. همان.

پرورانده، ناگهان خبر می‌شود که این جوان در جبهه‌ی جنگ به شهادت رسید؛ صبر می‌کند. خبر شهادت به همسر محبوب او می‌رسد؛ یارِ دورانهای تلخ و شیرین زندگی و دل‌پیوندخورده‌ی با دلِ این زن؛ خیلی این‌ها سخت است؛ خیلی سخت است؛ اما مردم ما با بازترین چهره و شیرین‌ترین برخورد، این سختیها را تحمل کردند. این گزافه نیست اگر بگوییم در هیچ ملت‌ی و در هیچ جنگی، آزمایشی که ملت ما دادند، پیش نیامده است. خود جنگ یک داستان است، دنباله‌های جنگ - یعنی خانه‌های رزمندگان، خانه‌های شهیدان، خانه‌های جانبازان، خود آن جانبازان - یک داستان دیگری است؛ این داستان دوم گاهی از آن داستان اول گزنده‌تر است. صبر پدر و مادر و همسر و فرزند در فقدان عزیزشان در جبهه، گاهی دشوارتر از صبر خود آن رزمنده است در زیر گلوله‌های آتش‌بار دشمن. این صبر را مردم نشان دادند. من با پدران شهدا، مادران شهدا و همسران شهدا زیاد نشست و برخاست کرده‌ام و می‌کنم؛ داستانها و ماجراها در این دیدارها از زبان آن‌ها شنیده‌ام که حیرت‌آور است. شماها هم می‌دانید.^۱

جانبازانی که به جبهه رفتند و شهید شدند

نام این‌ها را شماها می‌دانید؛ داستان این‌ها را شماها می‌دانید. این‌ها جزو ماجراهای فراموش‌نشدنی تاریخ است. این‌ها چیزهایی نیست که از خاطره‌ی یک ملت برود. آن جوان دلاوری که در جبهه جانباز می‌شود؛ بعد از جانبازی، شرکت و فعالیت او در جبهه آن‌چنان است که او را گاهی روی دوش می‌گیرند و برای شناسایی می‌برند؛ بارها جانباز می‌شود. دو نفر از این شهدا را ما داریم؛ همین شهید محمود اخلاقی که اینجا عکسش هست؛ یکی هم شهید شوکت‌پور. این‌ها اول جانباز شدند؛ در حال جانبازی به جبهه رفتند و بعد هم در نهایت، شهید شدند. خانواده‌های سه شهید، خانواده‌های دو شهید؛ این‌ها خیلی مایه‌ی افتخار است.^۲

۱. بیانات در دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران، ۱۳۸۵/۸/۱۸.

۲. همان.

جانبازان، مایه‌ی افتخار و شرف

برای من افتخار و شرف است که در جمع خانواده‌های معظّم شهیدان و بازماندگان افرادی که برترین عناصر انسانی زمان ما بودند و در جمع جانبازان عزیز که شهیدان زنده‌ی دوران ما هستند، حضور پیدا کنم.^۱

اقتدار معنوی ملت، ثمره‌ی ایثار شهدا و جانبازان

اگر ما در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، آبادی کشور، عزّت ملت هر پیشرفتی در طول این بیست و هفت سال کردیم، مرهون فداکاری آن کسانی است که در بحرانی‌ترین روزها و سخت‌ترین آزمون‌ها سینه‌هایشان را سپر کردند و رفتند در مقابل خطر ایستادند؛ هوشیارانه و صبورانه مقاومت کردند و جنگیدند. «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»^۲. برترین‌هاشان آن کسانی بودند که به شهادت رسیدند. شهدای زنده‌ی ما، این جانبازان عزیز هم در حقیقت شهیدند، این‌ها برترین‌هایند. این بود که ملت ایران را به صورت یک نیروی شکست‌ناپذیر در آورد؛ این است که در تحلیلهای امروز دنیا، آنجایی که صحبت از تعرّض و تجاوز و اهانت به ملت ایران است، عقلای قوم می‌گویند با ملت ایران شوخی و سرسختی نکنید. این اقتدار معنوی را همین جوانها برای ما به وجود آوردند و این شد یک ذخیره برای این ملت. خون شهیدان ما هدر نرفت؛ خدا را سپاس می‌گوئیم.^۳

لزوم تشکر از خانواده‌ها و همسران جانبازان

لازم است از همسران جانبازان هم صمیمانه تشکر کنم؛ خانواده‌هایشان، همسرانشان، که این شهیدان زنده را مثل جان گرامی رعایت کردند و حفظ کردند.^۴

۱. بیانات در دیدار با خانواده‌های شهدا، ایثارگران و جانبازان، ۱۳۸۶/۲/۲۷

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۳.

۳. همان.

۴. همان.

جانبازان، شهیدان نامدار

قم در بسیاری از مسائل سرآمد است. در باب مسئله‌ی شهادت و شهیدان و خانواده‌های شهیدان هم، قم یک شهر سرآمد محسوب میشود. نزدیک به شش هزار شهید تقدیم اسلام و انقلاب کرده است؛ که در بعضی از سالهای دفاع مقدس، در یک سال بیش از هزار شهید در عرصه‌ی جهاد فی سبیل الله به خاک و خون غلتیدند و این شهر با عظمت پیکرهای آنها را تشییع کرد و خم به ابرو نیاورد. حدود یازده هزار جانباز دارد؛ که این جانبازهای عزیز در حقیقت شهیدان زنده در میان ما هستند؛ شهیدان نامداری که نه فقط برای قم، بلکه برای سراسر کشور مایه‌ی افتخارند، ستاره‌اند. اینها امتیازات بزرگی است.^۱

رتبه و شأن معنوی خانواده‌ی جانبازان

من، به شهدای گرامی و به جانبازان و مفقودین و اسرا و مجروحین انقلاب و جنگ تحمیلی، سلام و تحیت مخلصانه‌ام را عرض می‌کنم و علو درجات و مقامات معنوی آنان را مسئلت می‌نمایم. من، اکنون به پدران و مادران، همسران و فرزندان، خواهران و برادران و دیگر کسان شهدای عزیز و جانبازان و اسرا و مفقودین درود می‌فرستم و اعلام می‌کنم که آنان در رتبه و شأن معنوی، بلافاصله پشت سر عزیزان فداکار خویشند.^۲

لزوم قدردانی از جانبازان

این شهیدان با ایثار خود، پرچم اسلام را که دست توانای رهبر عظیم‌الشان ما، حضرت امام خمینی (اعلی الله مقامه) در این سرزمین برافراشته بود، سربلند نگهداشتند و اسلام و معنویت را در همه‌ی اقطار عالم عزیز کردند. اگر امروز بانگ مسلمانی از چهار گوشه‌ی عالم به گوش می‌رسد، و اگر ملت‌های مسلمان به هویت اسلامی خود بازگشته و سنگینی بار سلطه‌ی

۱. بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و جانبازان قم، ۱۳۸۹/۷/۲۸.

۲. پیام در تجلیل از شهدا، جانبازان، اسرا و مفقودان، در هشتمین روز از دهه‌ی مبارکه‌ی فجر،

۱۳۶۸/۱۱/۱۹.

مستکبران را احساس می‌کنند، و اگر جهاد اسلامی پس از سالها فراموشی، دوباره به جایگاه ارزشی رفیع خود بازگشته، همه و همه به برکت استقرار جمهوری اسلامی و استمرار انقلاب اسلامی است که خود، مرهون شهادت و گذشت این عزیزان و خانواده‌هایشان و نیز جانبازان عزیز و ارجمند است. ملت ما باید قدر این عزیزان را بداند و نتایج مجاهدات آنان را پاسداری کند و هم‌همی موفقیتها و پیروزیها را با ارزش جان گرانبها و صبر بزرگ آنان محاسبه کند و قدر آن را بشناسد.^۱

سهم ارزشمند جانبازان در تاریخ پُرافتخار انقلاب

با این نگرش است که جانبازان عزیز آنان که ایثار و فداکاریشان، نشانه‌ای در جسم مطهرشان باقی گذارده و یادگار آن لحظه‌ی حساس را همواره با خود دارند دارای سهمی ارزشمند در این تاریخ پُرافتخارند. جانبازان، آسیب در راه خدا را قدر بدانند که این موجب توجّه حق تعالی به آنان است و این در میزان الهی، ارزش والا است.^۲

جانبازان، در صفوف مقدّم ارزشها

جانبازان عزیز که سلامت خود را فدا کرده‌اند، و اسیران آزاده و سربلند که سالیانی از آزادی خود را مایه گذاشته‌اند، و خانواده‌های این همه که انواع رنجها را در راه خدا به جان خریدند، همگی در صفوف مقدّم این جایگاه ارزشی، و پشت سر شهیدان و الامقام ما قرار دارند.^۳

لزوم تکریم طلاب جانباز و ایثارگر

احترام به ارزشهای انقلاب در حوزه‌ی علمیه، اگرچه دارای مظاهر گوناگونی است، لکن مظهر ابتدایی و آشکار آن عبارت است از تکریم

۱. پیام به مناسبت روز تجلیل از شهدا در هفته‌ی دفاع مقدّس، ۱۳۶۹/۷/۵.

۲. پیام به گردهمایی جانبازان، در روز میلاد حضرت ابو الفضل العباس(ع)، ۱۳۹۶/۱۱/۳۰.

۳. پیام به مناسبت روز تجلیل از شهدا در هفته‌ی دفاع مقدّس، ۱۳۷۰/۷/۴.

طالاب و فضلال ایثارگر، جانبازان و آزادگان، که یادگارهای جهاد ملت ایران و نمونه‌های فداکاری در راه هدفهای الهی و سند افتخار حوزه علمی در شرکت همه‌جانبه‌اش در آن جهاد بزرگند. بسی شایسته است که این عزیزان و همهی طالاب رزمنده و جبهه‌ای، مورد رعایت قرار گیرند و فضیلت قرآنی «مجاهدان»، در محیط درس قرآن، تحقق و تجسم یابد.^۱

لزوم خدمات شهری به جانبازان

در فهرست خدماتی که شوراها به آن می‌پردازند باید حفظ هویت و اصالت شهرها و روستاها، و پایبندی به معماری اسلامی و ایرانی، و رعایت زیبایی و استحکام بناها، و ترویج فرهنگ نظم و قانون، و گسترش نمادهای دین و اخلاق، و آسان‌سازی خدمت‌رسانی و عدالت و فراگیری در خدمات شهری و توسعه فضای سبز و اهتمام به سلامت محیط زیست، و توجه به نیازهای جانبازان و مصدومان جسمی، و نگاه عدالت‌گستر به محله‌ها و اشخاص محروم، و توجه ویژه به بانوان و نیز به جوانان، برجسته شود و همواره در مد نظر قرار گیرد.^۲

۱. پیام به جامعه‌ی مدرسین حوزه علمی قم به مناسبت تشکیل شورای سیاست‌گذاری حوزه،

۱۳۷۱/۸/۲۴

۲. پیام به مناسبت آغاز سومین دوره شوراهای شهر و روستا ۱۳۶۸/۲/۹.



اشعار

مرتضی اسداللهی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانهی دل»
ای سرو آزاد عاشق یکباره قامت کشیدی
با یک طلوع دوباره در کوی جانانهی دل
با دست‌های بریده چون مقتدایت ابوالفضل
می‌رفتی و می‌کشیدی مستانه پیمانهی دل
می‌سوخت بال و پرت را تا صبحدم آتش درد
یک شکوه حتی نکردی از داغ پروانهی دل
رفتی و از من گرفتی گرمای چشمانت اما
یک قاب‌عکس از تو باقی است همواره در خانهی دل

مهدی اسماعیل زاده کندجانی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانهی دل»
جانا دلم را دوا کن خالی ز هر مدّعا کن
گویی نظر بر خدا کن پرپر چو مردانهی دل
گویم چرا اینچنینی؟ از واژه‌ها کم گزینی؟
گویی سخن را رها کن نجوا و جانانهی دل
گویی مرا هم دعا کن گویم «تو» من را دعا کن!
گویی دلم را رها کن باید چو پروانهی دل
از خانه‌ها دل بچینم با لاله‌ها من عجینم
چشمی به میخانه دارم ارزان چو دیوانه‌ی دل
بر خاکها می‌نشست و قلب مرا می‌شکست و
با هر دم بلبلاش لرزان چو رندانه‌ی دل
گویی تو هم ناله داری؟ دردی مگویانه داری؟
سری غریبانه داری؟ من هم چو همخانه‌ی دل!
گویی لبی تشنه دارم زخمی از آن دشنه دارم
جامی بیاور برایم مرهم به کاشانه‌ی دل

چشمان تو لاله‌گون و دل‌های ما واژگون و
ذکری برایت بخوانم نم‌نم به میخانه‌ی دل
تربت برایت بیارم در کام تو دل بکارم
پیشانی‌ات را سپارم سوی کریمانه‌ی دل
دیگر نظرها نبیند رنگی ز چشمت نچیند
در فصل فصل زمستان رفتی بهارانه‌ی دل
رندانه دل را ربودی جامی ز خمخانه‌ی بودی
رسمی حسینانه بودی رنگین چو افسانه‌ی دل

رضا اسماعیلی

امشب که عطر خیالت، پیچیده در خانه‌ی دل
من با خیال تو مستم، در کُنج میخانه‌ی دل
می خواهم امشب به یادت، شعری مُعطر بگویم
«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
در سینه داغ تو دارم، چون لاله خونین تبارم
گل کرده در حنجر من، بغض غریبانه‌ی دل
می خواهم امشب ز داغت، یک شعله آتش برقصم
آتش برقصم ز داغت، با بال پروانه‌ی دل
گفتی چو «الله اکبر»، شد باغ آئینه سنگر
بنگر تو دست خدا را، ای خوب! بر شانه‌ی دل
خواندی «غزل - حکمتی»، با، لحن صمیمانه‌ی دل
دل بردی از ما به یغما، ای پیر فرزانه‌ی دل

احمد اسماعیلی بیدگلی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانهی دل»
در خاک مچنون تو پیمان با لاله بستی چو فرهاد
تا جان شیرین خود را بخشی به جانانهی دل
کردی سپر سینهی خود کاتش نیفتد به میهن
مهرت ولی آمد و زد آذر به کاشانهی دل
هر شب تو شرمنده بودی از روی دختر که بابا
دستی ندارد کشد تا بر موی دُر دانهی دل
چون دیده‌ات را تو دادی در جنگ با دشمن من
کردی غلامت مرا از این بذل شاهانهی دل
پیش نخاعت نشسته یک ترکش یادگاری
گنجی نهان داری اینک، در کنج ویرانهی دل
فهمیدم از شوق رویش، جان داده‌ای چون که دیدم
پایین پای رخ شمع، افتاده پروانهی دل
مطروح‌های از «امین» شد یاریگر طبع «مستور»
در این غزل تا بیچند فریاد مستانهی دل

محمد امین پور

می ریخت از لحن مادر، سوز غریبانه‌ی دل:
«جانا عزیزی تو ما را، ای ناز دردانه‌ی دل
جانت عزیز است ما را، اما ز جان تو جان‌تر
مهری که از دین و میهن، داریم در خانه‌ی دل
آنک که آن دشمن دون، آورده بر ما شبیخون
وقت است امضایی از خون، بر عهد مردانه‌ی دل»
می رفتی و بانگ مادر، پیچیده در گوش جان
ایمان در رخ عیان، گنج نهانخانه‌ی دل
می رفتی و از نمازت، جوی مناجات جاری
مُهر تو از تربت عشق، تسبیحت از دانه‌ی دل
در شطّ شور حسینی، گم کرده انگشتر جان
در حُمّ خمر خدایی، افتاده پیمان‌های دل
سجّاده بیهوش می شد، سنگر همه گوش می شد
وقتی که سر داده بودی، نجوای مستانه‌ی دل
شوق رهیدن پریدن، آتش به بالش فکنده
پرپر زنان سینه‌ات را، می کوفت پروانه‌ی دل

خمپاره بیهوش سویی، خون می‌زند جوش سویی
 تنها شکسته سبویی، مانده ز میخانه‌ی دل
 «برگرد، برگرد» گویان، رفتند آن اوج جویان
 تو ماندی و بال بی‌جان، خشکیده بر شانه‌ی دل
 از عمر اگر خسته بودی، از شکوه لب بسته بودی
 بار سفر بسته بودی، زین گنج ویرانه‌ی دل
 هرچند بال تو مجروح، هرچند پای تو بی‌روح
 کش‌کش کشاندی خودت را، بر بام کاشانه‌ی دل
 با طاقتی که نبودت، خوش بود سیر صعودت
 یک دست بر دوش دیوار، یک دست بر شانه‌ی دل
 یک‌چند ماندی ز یاران، پیوستی اما به ایشان
 بُعد زمان و مکان نیست، در جمع رندانه‌ی دل
 افتان و سوزان و خیزان، دزدانه راهی گشودی
 «رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه‌ی دل»
 شرحی از آن جان عاشق، ثبت است بین حقایق
 «خونین چو برگ شقایق، شیرین چو افسانه‌ی دل»

علی انسانی

ای دُرْدکش تا شنیدی فتوای رندان‌هی دل
خُم خُم شدی سر کشیدی، خُم خُم ز خم‌خانه‌ی دل
ای عقل و ای عشق و اعجاز، ای عافیت سوز جان‌باز
وی عضو عضو تو در ذکر، تسبیح خون دانه‌ی دل
فریاد یک ملّتی تو، معلول نه علّتی تو
دریادل و کوه و نستوه، جان وقف جانانه‌ی دل
پیمان پیمان‌ه بسته، در می‌کده پا شکسته
وز دست پیر جماران، سرمست پیمان‌هی دل
نجوایی و در پی گوش، فریادی و عشق خاموش
فرهادسان قصّه گفتی، شیرین شد افسانه‌ی دل
شعر شعور و شجاعت، بیت بلند بصیرت
نام غزل‌های نابت، دیوانِ دیوانه‌ی دل
شمع تو دل، سینه فانوس، خاکسترت روح قُقنوس
پروانگی را گرفتی، از دست پروانه‌ی دل
عکس تو در قلب قابم، یاد تو در قاب قلبم
آن نصب دیوار خانه، این نقش، بر خانه‌ی دل

محمدحسین انصاری نژاد

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
در آن سماعی که چشمت، از آسمان سر در آورد
دیدی که توفان به پا کرد، آن می به پیمانه‌ی دل
وقتی که چشمت پرنده، رد می شد از کهکشان‌ها
از هر رگت می شنیدی، گلچرخ مستانه‌ی دل
کی می شود مولوی وار، مست شهودت بخوانم
ای شور دیوان شمس! شبگرد دیوانه‌ی دل!
هر نیمه‌شب مرغ آمین، شیدای شبخوانی توست
هر نیمه‌شب شب‌بنم آگین، از توست کاشانه‌ی دل
چشم‌ت که می افتد آرام، بر قاب‌عکس اتاقت
حس می کنی روبه‌رویت، پروانه پروانه‌ی دل
کپسول اکسیژن آما، بغض تو را منتشر کرد
از بس عمیق است و کاری، زخم شهیدانه‌ی دل!

محمد بختیاری

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
هر برگ تقویم عمرت یک عمر درد و غم ماست
یک عمر درد و غم تو باری است بر شانهی دل
آری بهاری و پاییز، از شادی و غصه لبریز
آباد و ویرانه کردی با خنده کاشانهی دل
در دفتر خاطراتم تا خاطرات تو جاری است
خالی نخواهد شد از غم یک لحظه پیمانهی دل
در انتظار تو بودند همسنگران شهیدت
بعد از عروج تو باقی است جای تو در خانهی دل

زهرای بشری موحد

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
دلدار زیباگزین است، دلخواه او بهترین است
در آتش او چه زیباست پرواز پروانهی دل
فکّه، شلمچه، هویزه، در چشمهای تو جاری است
اروند، خون می‌برد از «سردشت» تا «بانه»ی دل
اخبار می‌گوید: از درد، جان داده مردی و فردا
تشییع خواهد شد اما بر موجی از شانهی دل
دانه به دانه نشانه، بردند از این میانه
حالا به حیرت رسیده؛ تسبیح صد دانهی دل...

علی حسین بوالحسنی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
بیگانه با هر خماری، پیچیده در زلف یاری
ای عاشق دایم الخمر، تحلیل مستانهی دل
روزی صبای وصال از کوجهامان گذر کرد
عمریست پیچیده در شهر، بوی خوش شانهی دل
الحق حریم خدایی، گرم نماز و طوافند
گردِ تو خیل ملایک، گردیده پروانهی دل
جغد خیال ستم را، درک عروجت محال است
زیرا که از آب و گل نیست، تفسیر ویرانهی دل
یاد خلیل خدایی، زخم زبان می خری از
بخل بخیلان شهر و نمرود بیگانهی دل
یوسف‌ترین یاد شهری، سروی و شمشاد شهری
تعبیر مردانه کردی، رویای دیوانه‌ی دل
حتّی مقام شهادت، ناز تو را می کشیده
در انتظار تو چندیست، پشتِ در خانهی دل

امیر بیدختی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
پا در ره حق نهادی، جان بر سر عشق دادی
ای قهرمان نبرد پُرسوز و جانانهی دل
این قافله غافل از تو، سر سوی مقصد نهاده
این حاصل عقد شوم است با مرد بیگانهی دل
ای شعله‌ی شمع از تو، وامانده‌ی خیل نیکان
ای چشم‌های تو پُر از تمثال دردانهی دل
از صحبت بی‌وفایان پروانه‌ها شرم دارند
ما را سحرها دعا کن، پروانه‌ی خانه‌ی دل

علیرضا پیشگو

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
دردآشنایی چو مجنون آینه‌ی جلوه‌ی حق
تفسیر و معنا نمودی جانانه دردانه‌ی دل
هرشب جدا از رخ مه می سوختی عاشقانه
از بی نصیبی نشاید نالش ز پیمانه‌ی دل
اکنون که با یار دلبر پیوسته‌ای جاودانه
خطی بگو نکته‌ای یا رمزی ز پویانه‌ی دل
ای آنکه مردانه رفتی راه علی عاشقانه
ما را ز خاطر مبرهان هیجان دیوانه‌ی دل

معصومه تیما

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
آنقدر مستی که گویا، از مولوی سرترا هستی
شاید که شمسِ نهفته در کُنج ویرانهی دل
شیرین‌ترین زهرها را دنیا به کام تو می‌داد
انگار سیری ندارد، از زهر پیمانهی دل
یک شب غزل می‌نوشتی، یک شب عطش می‌سرودی
من سالها می‌شنیدم نجوای مستانهی دل
کم‌کم بسوزم بمیرم تا پختگی را ببینم
می‌خواست زیبا بمیرد در عشق پروانهی دل

ابراهیم حاج‌محمدی

ای سرخوش از شهد مستی، ای مست فرزانه‌ی دل
 کولاک کردی چه زیبا، در بزم مستانه‌ی دل
 از پا نه هرگز نشستی، پیمان نه هرگز شکستی
 - عهد‌الستی که بستی، پیمان مردانه‌ی دل -
 از نور خورشید عرفان، با شور ایمان چه آسان
 بر کف نهادی چو مستان سر را به شکرانه‌ی دل
 ققنوس از آتش هراسد؟ هیهات خوشتر نواز
 ز آتش مگر دارد آیا پروا؟ نه، پروانه‌ی دل
 بازنده آن کس بُود کوجان را نبازد به جانان
 نی آنکه با جان پذیرد اندرز رندانه‌ی دل
 سجّاده آیا نباید بر خود ببالد مداوم
 سرشار اگر شد نمازت از فیض میخانه‌ی دل؟
 مانند امواج دریا می‌آفریدی تلاطم
 در جشن و پاکوبی جان در رقص جانانه‌ی دل
 گفتم: که در عشقبازی هیچیت ره توشه‌ای هست؟
 گفتم: بحمدالله آری «اندوه سالانه‌ی دل»

گفتم: که باور ندارد عقل اینچنین عشقبازی
گفتی: که سامان ندارد مانند سامانه‌ی دل
گفتم: که با ما نگوویی معشوقه با تو چه کرده است؟
گفتی: که معشوقه با من؟! تاراج کاشانه‌ی دل
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

ابراهیم حسنلو

ای دوست! جان جهان باد راز بهارانهی دل
منظومات جاودان باد همواره در خانهی دل
آواز بال ملایک آینهی قصّهی توست
نی‌نامهی زندگی باد ساز غریبانهی دل
ققنوسهای جهان را با لحظه‌ها مان به رقص آر
تا راوی عشق باشد همواره افسانهی دل
شرقی‌ترین راز هستی در لحظه‌های تو جاری است
شعر بلند رهایی است لبخند مستانهی دل
نی‌نامهی آتشی روح نیستانی ماست
ای دوست! افسانهی توست تصنیف روزانهی دل
آینهی زندگانی است آغاز شعر جهان است
نقش بلند رهایی است باغ کریمانهی دل
ای مشرق‌آبادِ قصّه! اینجا تمام جهان است
افسانه‌ی آسمانهاست دریای پیمانهای دل
گویا سرآغاز راز است یا پنجمین فصل دنیا است
باغ بزرگ تماشا است بزم صمیمانهی دل

سید محمد حسینی

پر می‌زند از اتاقت یک عمر پروانه‌ی دل
می‌آید و می‌نشیند آرام بر شانه‌ی دل
از عشق رخصت گرفتی از سینه بیعت گرفتی
وقتی که رفتی به جنگ یک مشت بیگانه‌ی دل
شادی به غمخانه می‌رفت لبخند دیوانه می‌رفت
وقتی که یادت می‌آمد آرام در خانه‌ی دل
هم اشک‌های تو دریا، هم خنده‌های تو زیبا
یاد تو سخت است بر ما، آهای دیوانه‌ی دل
طعنه به عاقل زدی و پیمانانه با دل زدی و
یک عمر تاول زدی چون می‌سوخت کاشانه‌ی دل
در سینه‌ات آتش و دود، جسم تو یک شب نیاسود
گنجت همان سرفه‌ات بود در گنج ویرانه‌ی دل
رفتی شکستی برادر افتادی یک گوشه آخر
زیر لب آرام گفتی این است افسانه‌ی دل

مریم حقیقت

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
 خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه‌ی دل»
 هر قطره از شمع جانت، می‌سوزدم در خزان
 باید کجا پر بگیرد بعد از تو پروانه‌ی دل؟
 رفتی و دل‌کندی از غم، آه ای شهید مجسم
 اما ندیدی چه تلخم بعد از تو همخانه‌ی دل
 بار سترگِ فراق من را زمینگیر غم کرد
 بالی بکش از رسیدن بر باورِ شانه‌ی دل
 پیچیده عطر نمازت، شب‌گریه‌های نیازت
 آوازه‌ی رمز و رازت در بزم شاهانه‌ی دل
 دنیا برایت قفس بود، هجران و شب‌ناله بس بود
 پیغام ناب جرس بود، از سوی جانانه‌ی دل
 با جان و دل می‌شنیدی هر روز در خود شهیدی
 یک روز آخر پریدی از بام ویرانه‌ی دل
 معنای ناب حقیقت، زیباترین استقامت
 پرواز سبزه سلامت ای پیر فرزانه‌ی دل

محمد مهدی خان محمدی

از صبر زیبایت ای مرد خون گشته پیمانه‌ی دل
پیچیده در صحن سینه فریاد مستانه‌ی دل
ای شمع شعر عراقی طرز سکوت تو هندی است
فهم سکوت تو مشکل بیچاره پروانه‌ی دل
امشب زدی دل به دریا مهتاب در آب پیدا
خالی است جای در اینجا باقی است در خانه‌ی دل
از بس که جسمت نحیف است تابوت پر می‌زد از دست
تابوت غم‌هایت اما مانده است بر شانه‌ی دل
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

حسین خوش صحبتان

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
آخر پَرت را گشودی، چون اهل ماندن نبودی
این رفتنت تیشه‌ای بود، بر سقف ویرانهی دل
رفتی تو تا بی‌نهایت، در بارگاه خدایت
با رفتنت تنگ‌تر شد، این تنگ‌کاشانهی دل
رفتی ولیکن نرفتی، از قلب آشفته‌گان
از لحظه‌های عروجت، پُر از تو شد خانهی دل
گریان نمودی تو ما را، رفتی ولی خنده بر لب
رفتی و صد غم فزودی، بر شهر غمخانهی دل
از لحظه‌ی آشنایی، تا روز تلخ جدایی
بر گردِ شمع وجودت، گردیده پروانهی دل
ای سرو مجنون خلقت، ای سرمه‌ام خاک پایت
با رفتنت شد خزان، بیچاره گلخانهی دل
بار نبودت کنارم، بر دوش دل بس گران است
بشکست از این گرانی، هم دوش و هم شانهی دل

من ماندم و درد هجرت، من ماندم و زهر فرقت
حالا تو هستی و یک عمر، لبخند مستانه‌ی دل
این جمله‌هایی که گفتم، کم‌قدر و بی‌منزلت بود
بار دگر ملتفت شو، بر پیر فرزانه‌ی دل:
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

عباس خوش‌عمل کاشانی

در جبهه‌های رهایی سرمست پیمانه‌ی دل
سنگر به سنگر سرودی شعر غریبانه‌ی دل
دل دادی و جان گرفتی صهبای عرفان گرفتی
آن دم که فرمان گرفتی از پیر فرزانه‌ی دل
در هر نمازی که بردی بر طاق ابروی جانان
رکعت به رکعت شنیدی گلبانگ مستانه‌ی دل
در بزمگاه شهودت بر گردِ شمع وجودت
بال رهایی گشودت گلچرخ پروانه‌ی دل
در گلشن حق پرستی اول بُت «من» شکستی
وز لاله احرام بستی گردِ حرمخانه‌ی دل
چون راه وحدت سپردی سودا به کثرت نبردی
وز لوح خاطر ستردی افسونِ افسانه‌ی دل
تا قبله‌ی حضرت گل رفتی به نور توکل
آتش زدی در تعقل همپای دیوانه‌ی دل
هم زمزمی هم صفایی هم مروه‌ای هم منایی
آیینی کربلایی ای روح دردانه‌ی دل

علی دهقانی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
در حسرت رفتن تو ساقی و این رخت ماتم
ساقی و یاد غم تو، ساقی و ویرانهی دل
ای دل بخوان روز و شب از شبهای چون روز یارم
شبهای در یاد معشوق شبهای جانانهی دل
یاد غزلهای بی سر در قطعههای شلمچه
میخانههای دوکوهه، مستی ز پیمانهی دل
در یاد پیر طریقت، ساقی خوب جماران
نوشیدی از جام زهر و رفتی ز میخانهی دل

حسین دهلوی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
با ذکر زیبای زهرا در جبهه با چشم نمناک
سوگند خوردی بمانی مجنون و دیوانه‌ی دل
سر تا به پا شور گشتی با درد محشور گشتی
با سر دویدی رسیدی آخر به میخانه‌ی دل
ای عاشقانه‌ترین شعر ای مثنوی صلابت
باشد قبول اعتکاف در کُنج کاشانه‌ی دل
در انزوای مزارت پرمی‌زنم تا که شاید
از عشقت آتش بگیرد پرواز پروانه‌ی دل

مظہرہ رضاپور

«رندانہ آخر ربودی جامی ز خمخانہی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانہی دل»
دردانہی اشک گل‌ها! رفتی و سقّایِ دل رفت
با رشک گوید زبانم: «رفتی ز کاشانہی دل»
محبجوب بود جامم، پیمانہ‌ای بی تکلف
چون بغض می‌رفت و می‌رفت، جانت چو پروانہی دل
گر ساغر و می به هم دوخت، جانان و چشم تَرت را
با نالہ‌هایت سحر یافت راہی به میخانہی دل
مبہوتِ هر قطره اشکم کز گوشہی چشمت آمد
شاهد به فال نگاهش، بُرد از تو مستانہی دل
مختوم گشت شعرم، واحسرتا از نگاهت
عشقِ تو و مہرت اما، سوزانده ویرانہی دل

محسن رضوانی

رندانه یاران ربودند جامی ز خمخانه‌ی دل
من ماندم و گام‌های سلانه سلانه‌ی دل
نای تنفس ندارم، نای جویدن همین طور
غم می‌خورم با نی جان، خون می‌خورم با نی دل
قدری سِرْم، جرعه‌ای چای، این است صبحانه‌ی تن
یک لقمه بغض گلوگیر، این است صبحانه‌ی دل
از تاول و اشک بر پوست، تسبیح صددانه دارم
سوغاتی از قلب سردشت، سوغاتی از بانه‌ی دل
بار امانت زمین خورد از گُرده‌ی طفل منطق
آن را ازین رو نهادم عمری ست بر شانه‌ی دل
جای دوا ای پرستار! جامی پر از باده بردار
«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

صادقعلی رنجبر

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
جام بلای غریبت با صبر و شکر عجیبت
کرده مقربّ شما را در بزم جانانهی دل
اشک تو را چون که دیدند شوق تو را هم خریدند
آغوش خود را گشودند رفتی به پیمانهی دل
نه! ماندی و «یُرزقون»ی، تو قهرمان جنونی
ما را زمان با خودش برد بی بوی گلخانهی دل
بعد از شهیدان چو بودیم، دلخوش به روی تو بودیم
ای شمع جان که ربودی دل را ز پروانهی دل
معشوق معشوق من تو، در خاک عیّوق من تو
بعد از شما از که جویم نوری ز ویرانهی دل؟

محمدامین زاهدی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه‌ی دل»
مرغان دریایی عشق بودند همسنگرانت
پیوستی آخر به آنان در بزم مستانه‌ی دل
بس سالها چشم بر در انتظار مُرادی
تا بلکه از در، در آید معمار ویرانه‌ی دل
آمد به سر انتظارت آمد به بر وصل یارت
پُر از سبویش نمودی آخر تو پیمان‌های دل
طی شد شبانگاه هجران، روز وصال بر آمد
آذین شد از مقدم دوست، امروز غمخانه‌ی دل
هرچند دور است زاهد از بزم گرم شمایان
دل‌بسته‌ی خاطراتی ست از جمع شاهانه‌ی دل

غلامرضا سازگار

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
در هر دیاری که هستید، نورید در خانهی دل
ماهید برقله‌ی جان، مهرید بر شانهی دل
اول به شمع رُخ دوست، دل را به آتش کشیدید
آنگاه از پای تا سر، گشتید پروانهی دل
آغازتان با خدا بود، پایانتان تا خدا بود
تا آن سوی آفرینش، جستید از خانهی دل
ما مست دلدار بودیم، دیوانه‌ی دل نبودیم
در دل شما را که دیدیم، گشتیم دیوانه‌ی دل

بهر روز ساقی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
در گیر و داری که ماییم دست تو بر شانه‌ی دل
در روزگاری که ماییم عشق تو و خانه‌ی دل
ما بی شماها غریبیم جا مانده در شهر هجران
یاد شما می‌زداید تاریکی از خانه‌ی دل
تا چون تویی هممنفس نیست، دنیا به غیر از قفس نیست
با یادتان می‌کشد پَر، این مرغ دیوانه‌ی دل
این زخم‌ها چلچراغی روشنگر راه وصل است
راهی که ما را رساند تا کوی جانانه‌ی دل
شمعی و می‌سوزی از جان، روشنگر شام هجران
آتش گرفته ز داغ پره‌های پروانه‌ی دل
تلخی می‌دارد این زخم، آوای نی دارد این زخم
مستی آن یادگاری است از پیر خمخانه‌ی دل
در سینه جز بیقراری، جز داغ چیزی نداری
گنجی نهان داری اما در کُنج ویرانه‌ی دل

عبدالرحیم سعیدی راد

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
آهسته آهسته رفتی، آرام و دلخسته رفتی
با پای بشکسته رفتی، از کنج غمخانهی دل
آتش برایت گلستان، دنیا برایت چو زندان
بیرون شو از پیلهی جان، مانند پروانهی دل
کو عطر سبیم پس از تو؟ اَمَنْ یُحییِم پس از تو؟
آتش نصییم پس از تو، کنج نهانخانهی دل
سوز دعایت اثر کرد، ما را ولی شعله ور کرد
گل کرد داغی جگر سوز، در چشم گلخانهی دل
پوتین سربازی ات کو؟ شوق سرافرازی ات کو؟
آهنگ جانبازی ات کو؟ ای یار دردانهی دل
دنیای ما مهربان نیست، با لاله ها همزبان نیست
از دست ما پر کشیدی، رفتی به کاشانهی دل
ای رند آلوده از می، این ناله را بشنو از نی:
جای تو خالی مبادا «در صدر میخانهی دل»

علی شرفی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
 خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
 هفتاد خط را شکستی، از هفت خط جام باطل
 چون خط به آخر رساندی، خون شد به پیمانه‌ی دل
 شمع تو صد شعله بر پا، می‌کرد و صدباره می‌زد
 هر گوشه هر خانه هر جا، آتش به پروانه‌ی دل
 زخم است و سمّ است و مرهم، چیزی ندارد به جز غم
 خون است و آب است و در هم، عیش فقیرانه‌ی دل
 دل جز به دلبر نبستی، ای آخر عشق و مستی
 در خود شکستی نشستی، ویران به ویرانه‌ی دل
 پرواز و بال و پری نیست، جز پاره از پیکری نیست
 ردّی ز خون کبوتر، افتاده در لانه‌ی دل
 بر بال رنگین کمانها، رفتی تو تا آسمانها
 معراجی از جسم و جان بود، اوج شهیدانه‌ی دل
 ای رفته منزل به منزل، بی‌دست و بی‌پا و بی‌دل
 می‌خواهم امشب بگیرم، شام غریبانه‌ی دل
 دست تو می‌بوسم و سر، در پیش پایت سرافکن
 این آخرین بیت من بود، حرف صمیمانه‌ی دل

مریم شریف‌رضویان

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
رفتی در آغوش خورشید، پروا نکردی از آتش
در شعله‌ها دیدنی بود، پرواز پروانه‌ی دل
باران طعن و تمسخر، خامش نکرد آتشت را
آتش به عالم کشانید، توفان دیوانه‌ی دل
از باغ‌های گل سرخ، مهجور افتاده بودی
خواندی برای رفیقان، شعر غریبانه‌ی دل
آمد خطابت که برخیز! این پرده خلوت‌گه ماست
بی بال و پر، پر گشودی، سوی نهانخانه‌ی دل
وقتی که رفتی، نسیمی، عطر گل سرخ آورد
حسرت به دلها نشانید، آن رقص مستانه‌ی دل
در جمع یاران همدل، ما را به خاطر بیاور
تنها تو می‌دانی ای دوست، اندوه جانانه‌ی دل
کامت در این کامرانی، شیرین‌تر از انگبین باد
رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه‌ی دل

مهدی شریفی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
تا موج غم شعله ور شد دل را به دریا سپردی
تا سربلندت نماید تصمیم مردانهی دل
برخی به یکباره رفتند اما تو با درد ماندی
ماندی و هر شب نهادی سر بر روی شانهی دل
ماندی که مردم نگویند خوبان همه پر کشیدند
ماندی که روشن بماند با نور تو خانهی دل
ماندی روی تخت تا که باشد خیال دلم تخت
ای ثروت بی نهایت ای گنج ویرانهی دل
آنانکه که یکباره رفتند هر یک فقط «یک» شهیدند
اما تو «صدها» شهیدی ای پیر میخانهی دل
هرچند ماندی تو اما شمع وجود شریف
با هر نفس آب می شد می ریخت بر شانهی دل
آخر تو هم پر کشیدی من ماندم و خاطرات
در پیشت ای شمع خاموش می سوخت پروانهی دل

یوسف شیردرم

از آن می صبرت ای دوست، سر رفت پیمانه‌ی دل
هم مست ساقی و ساغر، هم مست میخانه‌ی دل
شمع دل افروز جانت، پیوسته در سوز، جانت
ای کاش می شد بگردد، گرد تو پروانه‌ی دل
کانونی از رنج بودی، آری تو یک گنج بودی
جای تو تنها همین جاست: در کنج ویرانه‌ی دل
رفتی و نام تو مانده، راه و کلام تو مانده
هر وقت یاد تو کردم، آباد شد خانه‌ی دل
شعر افق دلخواه است، بی نقص و بی اشتباه است
در عصر بی تکیه‌گاهی، دستی است بر شانه‌ی دل!

جلیل شیروانی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
نوری که روشن شد از آن یک عمر خمخانه‌ی ما
تابانده شمع وجودت یک دم به کاشانه‌ی دل
بی حرمتی باشد از من گر گویمت پا به دل نه
تاب تو را عرش باید کو تاب ویرانه‌ی دل
شاید کبوتر دو روزی با زخم بالش بماند
فرصت گذارد بگردد ملحق به پروانه‌ی دل
ساقی شرابی نمانده دیگر به جز دُرْدی خُم
دُرْدی کشیدن نباشد جز کار دُرْدانه‌ی دل
آن آشناتر ز هر کس بر پستی چرخ گردون
آخر مرا خویش بودش چون گشته بیگانه‌ی دل
در مجلس بزم مردان لاف گزافی ست رندی
عاشق مگر مرد گردی از داد مردانه‌ی دل

زهرا صف‌نورد

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
پوستر، سفر، عکس آخر، رفتن، جنوب قدیمی
ما همسفر با تو بودیم، جویای میخانه‌ی دل
بوی نسیم دوکوهه، عشق عجیبت به فکّه
مبهوت و گنگ و غریبه، ماندم به ویرانه‌ی دل
طرح سوال و تبسم، ردّ عمیق غریبی
من بودم و بچگی‌ها، جمع قطارانه‌ی دل
ناگفتنی‌ها که گفتم، ناگفتنی‌ها که پر زد
با رفتنت ای امیدم ای شمع کاشانه‌ی دل

وحید ضیایی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
ای شمع جمع پریشان خاطر فروز غریبان
زانو به زانو خدا را بنشان به کاشانهی دل
ای ابر آتش به یاد آر - دود است و خون و چکامه...
ماه جنون ... «رود اروند» ... میعاد دیوانه‌ی دل
یکسو تن و جان شیرین، یکسو سر «قصر شیرین»
آن پیر سرگشته‌ی عقل، این پیر فرزانه‌ی دل
شوری اگر بر سری هست، بر نیزه‌ها سروری هست...
پیش آر گیسوی خونین، بسپار بر شانه‌ی دل
از شمع باید پیرسید - وقتی جهان کور و کر بود -
چون شعله شعله فروخورد، یک جرعه پروانه‌ی دل؟
این شعرها درد دارند، این شعرها حرف دارند:
تا کی فلک سفته خواهد دردانه دردانه‌ی دل؟
ای ماه نو، داس افلاک ... آنک بچین نوبت ماست
سر رفته پیکر به پیکر، سر رفته پیمانه‌ی دل

این دشت اگر کربلا نیست ... «قالوا بلی» مان بلا نیست
روییده از نخل بی سر، طعم رطب دانه‌ی دل
بیرون این گود خونین، مغفولِ نامند و نائند
بنشین که بینی خدا را در کنج ویرانه‌ی دل

پیمان طالبی

گفتم دلم گل، دلم شمع، اما تو پروانه‌ی دل
خوشحال شد عقلم از این حرف حکیمانه‌ی دل!
تن؛ دفن در قطعه‌ی خون، دل؛ در زمین‌های مجنون
به‌به! به این خانه‌ی تن، به‌به! به این خانه‌ی دل
الحق که بودی کبوتر اما برای پریدن
می‌خواستی آب چشم و ایضاً کمی دانه‌ی دل!
گفتم کبوتر، چه خوب است این را بگویم بدانند
بی‌خانمان نیستی چون شد آسمان لانه‌ی دل
تو عمر شیرین خود را فرهاد بودی تماماً
بعد از تو این بیستون مُرد، این بود افسانه‌ی دل
ای مرد باران! امان ده! این بار بعد از تو مانده
نیمی روی شانه‌ی عقل، نیمی روی شانه‌ی دل

مهدی ظهماسبی دزکی

می خوانم اینک برایت از حسّ مستانه‌ی دل
از شوق پرواز و رفتن از شوق مردانه‌ی دل
ای مست جام ظهوراً در صبح همراهی عشق
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل»
آری امین گفته زیبا شرح دل خسته‌ات را
«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
در کوچه‌باغ شهادت با لاله‌ها هم‌نگاهی
ای سبز و سرخ دلاور ای یار فرزانه‌ی دل
هُرم نفسهای خسته آتش به جان می‌کشاند
در صبح غمگین ماندن بر بام ویرانه‌ی دل
ای از تبار پرستو سرمست یاد رهایی
می خوانم اینک برایت از حسّ مستانه‌ی دل

میلااد عرفان پور

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
ای مانده بر عهد و پیمان! دلخوش به شور تو بودیم
اکنون که دور از شهیدان، سر رفته پیمانهی دل
ای زخم، ای زخم خندان! ای درد، ای درد پنهان!
در سینهی تو چه کردست، با شعله پروانهی دل؟
اینک مهتای یاری، آن را که باید تو داری
هم صبر مردانهی جان، هم شوق جانانهی دل
خاتم شکست و نگین مانند، رفتند یاران و دین ماند
سیل آمد و بر زمین ماند، آوار ویرانهی دل
آخر زمان سفر شد، سجادهات باخبر شد
بعد از تو خون جگر شد، شعر غریبانهی دل

زهرا علیشاهی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانهی دل»
جامی که داروی تلخ است، نامش شراب صبوری
این، شرط عهدی که بستی سرکش ز پیمانهی دل
معشوقِ معبود هستی دل را به زلف که بستی ...؟
با جرم عاشق پرستی حبسی تو در خانهی دل
آهی که سوزانده جانت از درد جهل زمان است
ور نه جراحت نسوزد این گونه کاشانهی دل
هم‌بال پروانه گشتی رندانه از جان گذشتی
ای آبروی زمانه، ای رشک پروانهی دل
حقّ تو اوج است و اینجا، زندانِ تنگِ زمین است
اما بمان تا بماند، بانگ غریبانهی دل
همچون اباالفضل العباس باید بجنگی و باید
مانند زینب بمانی، بر عهد مردانهی دل
افسوس از اینکه زبانم من را همین جا رها کرد
من الکنم از نوشتن، شرمنده فرزانهی دل ...

محمد غفاری

تو مانده‌ای با غم جان، جان نه! که افسانه‌ی دل
ای دردها را نهایت، ای مرد مردانه‌ی دل
ای روشنایی به هر جمع، ای مرگ تدریجی شمع
هر لحظه گرم طواف است، دور تو پروانه‌ی دل
تو بودی و شوق رفتن، وقتی که دل کندی از تن
جان را به بازی گرفتی، در راه جانانه‌ی دل
از فصل پژمردن تو، یا خونِ دل خوردن تو
از لاله‌رویی بگویم، یا داغ پیمانه‌ی دل؟
ما در فراموشی و تو، یک گوشه از خاطراتی
نای تو نایی ندارد، دمساز شو با نای دل
لبخندهایت نشان داد، تا وصل راهی نمانده
آنجا که فهمیدم از آن حرف حکیمانه‌ی دل:
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

علیرضا قزوه

فتویٰ از دل خواستم گفت بگذر به میخانه‌ی دل
ایمان و امن و امان است شعر امینانه‌ی دل
دُردی کش درد و داغم، جز غم نیامد سراغم
داغ است دُردانه‌ی جان، درد است دُردانه‌ی دل
فرق من و دل در این بود، او ماند و من رفتم از خویش
باری ست بر شانه‌ی من، بالی ست بر شانه‌ی دل
از بس شکستیم در خویش، آینه بستیم در خویش
از شیشه‌های شکسته پُر شد پریخانه‌ی دل
جمعی حقیقت ندیده، افسانه گفتند و خفتند
چیزی حقیقت ندارد مانند افسانه‌ی دل
دل را چراغان او کن، با اشک‌ها شست و شو کن
بیرون شو از خانه‌ی جان، بیرون زن از خانه‌ی دل
مستان یکدست لبیک، تا باده‌ای هست لبیک
دست دلم را بگیرد، سر رفته پیمانه‌ی دل

حجت‌الله قلی‌پور

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
مستانه عمری نشستی در ساحت جان دلبر
اصرار کردی گرفتی آخر تو پیمانه‌ی دل
از قافله جا نماندی تو یادگار شهیدی
تو در مسیر بهستی در راه کاشانه‌ی دل
در غربت آشنایی، ما رفتنت را ندیدیم
بودی و ما غافل از تو، رفتی تو در خانه‌ی دل
در سالهای پس از جنگ تنها تو بودی علمدار
صبر و شکیب تو کرده تفسیر شکرانه‌ی دل
ای مرد جامانده برخیز چشم‌انتظارت شهیدان
جامی مهیا برایت جامی ز میخانه‌ی دل
از سرفه‌های کلافه بودی ولی شکوه هرگز
این است رسم‌رهایی این است افسانه‌ی دل
پرواز تو از زمین نیست از آسمان پر گشودی
با بالهای شکسته در کوی جانانه‌ی دل
در حسرت تو شکستیم شرمنده‌ات تا قیامت
ماندیم و شمع وجودت هستیم و دیوانه‌ی دل

مصطفی کارگر

پشت نگاه تو خیس است در کوی رندانه‌ی دل
همچون مسافر که چشمش مانده به افسانه‌ی دل
من رو به روی تو هستم وقتی تو آینه هستی
خون است و طوفانِ شیون سهم من از خانه‌ی دل
لحن غرور تو درد است، درد تو تفسیر مرد است
گل می‌دهی عاشقانه در متن کاشانه‌ی دل
ای ابتدای رسیدن در چشم‌های تو پیدا
جنس تو یعنی تبیدن در گنج ویرانه‌ی دل
ای عاشقی را نشانه، ای بال و پر را بهانه
در پهنه‌ی آسمانها، همدرس جانانه‌ی دل
آرامشت غرق غوغا دستی بکش بر سر موج
دریا پر از اتفاق است در پیش پروانه‌ی دل
ای هم‌نفس با شهیدان پیوسته از روز میدان
پیش از قنوت پریدن رو کن به خمخانه‌ی دل

حمیدرضا کسرائی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
افسانه‌ساز شهادت ای شهریار رشادت
صدآفرین خوش به حالت ای مستِ میخانهی دل
ای آیه‌ی جانفشانی بر بی‌نشانها نشانی
ما را کجا می‌کشانی حسّ غریبانه‌ی دل
نازم به آب و گل تو نازم به ظرف دل تو
کاین جرعه‌های دمامد داری به پیمانه‌ی دل
عطر شهیدان به پا شد از باغ رضوان رها شد
آهسته‌آهسته آمد بویی ز گلخانه‌ی دل
جامی پی جانت آمد سودی بر ایمانت آمد
عاشق شدی و گرفتی کامی ز جانانه‌ی دل
مرغ دلم پرکشیده از جام تو سرکشیده
از سینه‌ام وارهیده ای یار دُرْدانه‌ی دل
سرمایه‌ی سربلندی آیا مرا می‌پسندی
بر سفره‌ی بی‌بدیلِ بزم کریمانه‌ی دل

دل دادی و دل گرفتی دل گفتی و دل شنیدی
 بر بلبل طبعم آمد حالاتِ مستانه‌ی دل
 ای جوهر سرخ هستی گلوآژه‌ی ناب هستی
 خطّ تو در سینه دارد دیوانِ دیوانه‌ی دل
 من بی‌کسی‌ها کشیدم تلخی ز دنیا چشیدم
 لیک از تو الگو گرفتم ای اهلِ شکرانه‌ی دل
 تنها شدی در میانِ تن‌ها و چیزی نگفتی
 از رنجِ بسیار و گنجی کُنچِ نُه‌انخانه‌ی دل
 نام از تو دارد غیوری وام از تو دارد صبوری
 هم شمع سوزان تو بودی هم بالِ پروانه‌ی دل
 نجوای بی‌پرده‌ی تو فرجام آینده‌ی تو
 شد آرزوی شبِ ما، هم ذکر روزانه‌ی دل
 صدق و صفاهمّتی تو، مهر و وفاغیرتی تو
 عشقِ خصال تو دارد میلِ صمیمانه‌ی دل
 آزادیِ روح و تن را آبادی این وطن را
 بانی شدی و پیامد سامانِ ویرانه‌ی دل
 هم‌راز و هم‌خانه گشتی با صاحبِ خانه‌ی دل
 ای زندگینامه‌ی دل ای نسل اربابِ بیدل
 جان‌باختی و بماندی بر عهدِ مردانه‌ی دل
 ای انتهای سترگی ای از تبار بزرگی
 آموختم از تبارت عزمِ صبورانه‌ی دل
 دست علمدار و رهبر باشد قلمدار و بر سر
 شکرِ خدای حمید و دل‌بندِ فرزانه‌ی دل

ولی‌الله کلامی زنجانی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه‌ی دل»
ذکر سفر خوانده بودی هرچند جا مانده بودی
راهی نَفَس بُر رساندت بر منزل و خانه‌ی دل
وقتی نَفَس می کشیدی نجوای دل می شنیدی
می سوخت شمع وجودت بر حال پروانه‌ی دل
ای مظهر سرفرازی با جان خود کرده بازی
جان و سرت شد فدای سودای جانانه‌ی دل
جانا جهادت مبارک، بر تو شهادت مبارک
بادا گوارای جانت لبخند مستانه‌ی دل
ای مونس جان‌نثاران پیوستی آخر به یاران
کز باده‌ی معرفت بود لبریز پیمانه‌ی دل
آمد از آن سو صدایی در را گشود آشنایی
رفتی و آسوده گشتی از طعن بیگانه‌ی دل
زخم‌زبان نوش جانت کاویزه‌ی گوش جانت
بودی نوای محبّت از نای دردانه‌ی دل
هرگز نه احساسی است این، پرواز عبّاسی است این
از کربلا تا مقام تکریم شاهانه‌ی دل
این برگ سبز از «کلامی» با رمز «اَنّی اُحامی»
تقدیم شد بر حضور مولای فرزانه‌ی دل

محمدحسن تقمانی بهابادی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانهی دل»
از عشق ایزد نمودی، لبریز جام وجودت
از جان و دل سر کشیدی، یکباره پیمانهای دل
وقتی تو جان را نهادی، بر کف تو در راه ایمان
برمهر خون سرنهادی، از بهر شکرانهی دل
سرمست جام ولا شد، جان تو از کوثر عشق
بر گرد شمعش پریدی، همپای پروانهی دل
یکباره دل را بریدم، از جان ناقابل خویش
آنکه که دیدم بریدی، جان را ز کاشانهی دل
شاید به چاه ضلالت، روزی من افتاده باشم
برخیز و دست مرا گیر، ای میر دردانهی دل
شهدی ز جام ولایت، در ساغر من بریزید
با جرعه‌ای شد دل من، سرمست مستانهی دل
جانباز جان بر کف عشق راهی نشانم ده چندی است
گم کرده راه خودش را، «سیمرخ» افسانهی دل

سید علی لواسانی

وقتی که دل مثل دریاست عشق است دردانه‌ی دل
تا قصه‌ی خون دل هست باقی است افسانه‌ی دل
دل، آیه‌ی محکم عشق آینه‌ی محرم عشق
راز فنا کردن جسم آبادی خانه‌ی دل
خون سرفه‌های قدیمی! با سینه‌ی من صمیمی!
از من مخواهید گریه بر حال دیوانه‌ی دل
تا بغض سردی نبارد تا قطره دردی نبارد
از چشم، بیعت گرفتم با قول مردانه‌ی دل
ای دوستان شهیدم! ای ساقیان امیدم!
دست مرا هم بگیرید سررفت پیمانه‌ی دل
همسنگرانم - شهیدان - در دل - در این خانه - مهمان
از شوق، گریان و لرزان چشم من و شانه‌ی دل...

سید حسن مبارز

رفتی از امشب به فردا با عشق محفل به محفل
با درد طی شد مسیرت یک عمر منزل به منزل
از داغ گلها شکستی، خونین چو برگ شقایق
در دفتر غم نشستی، رنگین چو افسانه‌ی دل
در گردش چشم خیسم با تو قدم می‌زند عشق
از آسمانها به دریا از موج دریا به ساحل
با اینکه هم عصر سببی از زندگی بی‌نصیبی
در آسمانها غریبی ای ماه پنهان کامل
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل»
محو تو شد این جماعت حتی گروه مقابل
دور از تو تنها نشستیم، دور مرا غم گرفته
ای وای ازین بغض سنگین، نفرین بر این دور باطل!
وقتی مجال نفس نیست، با تو کسی در قفس نیست
پرواز در دسترس نیست، ای دل بسوز ای دل ای دل...

مهدی محبّی کرد سُفلی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
از نور خورشید رویت گردیده دنیا منور
عشقت بتابد شعاعی اکنون به کاشانهی دل
از برکت بارش تو خرّم شده خاک ایران
آباد و عمران نمودی با خون خود خانهی دل
ایثار تو هدیه کرده، آسایشی را به عالم
باشد فدایت، فداکار، این جان پروانهی دل
بر خاک، سر می گذاری ای آسمانی، فرشته
یک دم سرت را تو بگذار بر خاک این شانهی دل
مثل کبوتر پریدی از این جهان بی علاقه
اما نهادی تو خاطر، در دفتر لانهی دل
گردیده احساس «مهدی» از عشق نابت تبرک
و از مطلع شعر «آقا» آن پیر فرزانهی دل

مصطفی محدّثی خراسانی

از مطلع جان رسیدی، از شرق پیمان‌های دل
دل مست و دیوانه‌ی تو، تو مست و دیوانه‌ی دل
چون گردبادی تو را عشق، گردید و در خود نهان کرد
گنجینه‌ی سرّ او شد ناگاه، ویرانه‌ی دل
آنگاه با او رسیدی، ناگاه در او شکفتی
شد عقل بیگانه‌ی تو، شد عشق همخانه‌ی دل
پَر بی‌قرار پریدن، پا بی‌شکیبِ نماندن
در حسرتِ سر نهادن، یک لحظه بر شانه‌ی دل
حالا که شاد و شکوفا، رفتی از این خانه بی‌ما
حالا که از پبله رستی، بر بال پروانه‌ی دل
از ما سلامی به باران، از ما سلامی به خورشید
یادی کن از ما در آن بزم، در بزم مستانه‌ی دل

جواد محمدزمانی

گفتی که از شوق مرگ است آواز مستانه‌ی دل
آری حقیقت چنین بود شیرین چو افسانه‌ی دل
گفتی پی سقف آبی است هر سایه‌اش آفتابی است
آبادی‌اش در خرابی است نزد تو ویرانه‌ی دل
گفتی که اندیشه پژمرد در شرح زنجیری عشق
خواندی خرد را بسی خُرد در درک دیوانه‌ی دل
با آنکه تن موج خون شد همواره زخمش فزون شد
پابست پیمان جان بود سرمست پیمانه‌ی دل
همراه روز و شب توست در دست تو بر لب توست
تکبیری از جنس طوفان تسبیحی از دانه‌ی دل
جان تو جان خدا شد از پیلای تن رها شد
آنقدر شمع دعا شد تا سوخت پروانه‌ی دل
آری! امید و امان بود، آرام روح و روان بود
پای تو بر دیده‌ی جان دست تو بر شانه‌ی دل
شاعر کجا می‌تواند وصف تو گوید بخواند
وقتی به وصفت چنین گفت آن پیر فرزانه‌ی دل:
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

داود محمّدی

بشنو حدیث رهایی، از بوی میخانه‌ی دل
تا پُر کند گوش جان را، از باده افسانه‌ی دل
دام است عالم برای، آنکس که شد عاشق تو
باور نداری؟ بپرسیم از پیر فرزانه‌ی دل
جادوی چشم نگارم، آن دلبر سربدارم
منصور جان را کشیده است بر دار دیوانه‌ی دل
جانبازی و جان‌نثاری رسم خوش عاشقان است
سر می‌کشد عاشق دوست لاجرعه پیمانه‌ی دل
راهی بزن مطرب عشق، تا جان عاشق ببازیم
در پای پیر خرابات، با حکم فرزانه‌ی دل
کردی ز جانانه‌ی یاد، قربان آن جان که دادی
دادی دل و جان خود را، در پیش جانانه‌ی دل
مطروح‌های آمد از پیر، آن مقتدای جهانگیر
فرمود شعری بگوئیم، با لفظ رندانه‌ی دل
فارغ ز تزویر زاهد، عشقی نهان کرده «شاهد»
با شوق ای رهبر جان، در گنج ویرانه‌ی دل

سید جواد منورزاده

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
جامی که چون نوش کردی، عالم فراموش کردی
خوردی و دستی فشاندی، اندر طربخانه‌ی دل
در گوش جانان چه گفتی؟ دست از علایق چو سُستی
با طایر گلشن قدس، گشتی تو همخانه‌ی دل
تو شمع سوزنده بودی، نور فروزنده بودی
لختی نماندی و رفتی، با پرّ پروانه‌ی دل
سودای جانانه داری، در سر چه افسانه داری؟
گر قصد جانانه داری، برگو ز افسانه‌ی دل
برگو چه جامی ربودی، کز جان جانان شنودی
«خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
چون دل به دل داده دادی، جامی پُر از باده دادی
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل»

سید مهدی موسوی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
آن شب که با کوله باری از غم صدایت شنیدم
دانستم آخر بگیری کامی ز پیمانهی دل
در خس خس ناله هایت حسّ غریبی هویدا
با خنده های نگاهت آتش به سامانهی دل
در ماندنت حکمتی بود تا آشنایان بدانند
سرخّی خون رفیقان روشن به کاشانهی دل
چون رفتی و ما به زندان درگیر نفس و هواییم
تو بوده ای با دل و جان جویای دُرْدانهی دل
اینک که در زیر نعشت مرثیه ها می سرایم
بینم که در رفتنت نیز بشکفته گلخانهی دل
نام بلندت به دوران ماند به شهنامهی عشق
تابیده در مطلع شعر «جامی ز میخانهی دل»

فاطمه موسی

«رندانه آخر ربودی، جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
زخم تو چون جام مجنون در دست لیلی چه زیباست
بشکسته و برگزیده مقبول جانانه‌ی دل
تا چون سیاوش در آیی از آتش فتنه بیرون
جام بلا سر کشیدی در بزم شاهانه‌ی دل
مرغان بی پر رها و بالت کبوتر به زنجیر
آنان پی مستی ارزن تو در پی دانه‌ی دل
این شهر شهری شلوغ است درگیر سُرنا و بوق است
در گوش مردم دروغ است اسرار مستانه‌ی دل
حالا تو پر می‌زنی با بال و پری تگه تگه
بیزار از این شهر خاکی مجذوب کاشانه‌ی دل
تابوت زخمی قدیمی بر دوش مردم سوار است
ای صید دیرینه بشتاب صیاد در انتظار است

رحیمه مهربان

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
«زخم‌ی و کهنه اگرچه... «داغ» است، داغ شقایق!
خون از جگر، جام می بود! سیرابِ پیمانه‌ی دل
هم «ساختی» طعنه‌ها را، هم «سوختی» با غم هجر
این سوختن‌ها تو را ساخت: ... پروانه! ... پروانه‌ی دل!
تو وارث دردِ عشقی! پرورده‌ی دردِ لیلی!
«گردانِ مجنون» تو را ساخت «مجنونِ دیوانه‌ی دل»
بر محفلِ جمعِ یاران، شمعی و شاهِ چراغی
شمعی و با نورِ تو خوش، بوده‌ست ویرانه‌ی دل
هی قطره قطره چکیدی... این سال‌های پیاپی...
گل زخم‌هایت یکایک، تسبیح شکرانه‌ی دل
بارِ غمت، قد دوتا کرد، سنگینی از آن علم بود
تابوتِ پرپر بیاید این بار هم شانه‌ی دل

علی‌رضا نجفی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
 خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه‌ی دل»
 کوه دماوند پنهان در دود غفلت نشسته
 ای سربلند و سرافراز جانباز دردانه‌ی دل
 سیمرخ قاف بلندی در اوج هفت آسمانی
 آنقدر پُر هیبتی که جایث نشد لانه‌ی دل
 چون کشتی پرتغالی در ساحل کیش تنها
 هرگز نباید بمانی مهمان بیگانه‌ی دل
 با آجر خون‌لعب گنجینه‌ی خاطرات
 باید دوباره بسازم این مُلک ویرانه‌ی دل
 خاموش و آرام کوهی پُر هیبتی مثل دریا
 لرزانده‌ای با نگاهت هر لحظه‌ای شانه‌ی دل
 از آتش و شب بگو از خاکستر و مرگ پرواز
 شعر بلندی قدیمی از شمع و پروانه‌ی دل
 پرپر شدن مثل لاله آیین دیرینه‌ی توست
 زیباترین گل نشستگی بر فرش گلخانه‌ی دل

ایرج نجفی زاد

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانهی دل»
عمری تو با رنج و محنت کردی شکیبایی ای دوست
آخر سوی باغ رضوان رفتی چو پروانهی دل
افسوس زین نامرادی خون شد دل دردمندم
تصویر یاران عاشق نقش است بر خانهی دل
معراج یاران عاشق دیدیم و ماندیم از ره
یارب مبادا بماند این غم به ویرانهی دل
از تاول زخم سینه آتش برون می تراوید
لیکن نکردی تو شکوه هرگز ز غمخانهی دل
بس فتنه‌ها کرد دشمن، بس دامها گسترانید
تا شاید از ما بگیرد سوز نهمخانهی دل
لب بسته بودی و اما طوفانی اندر دلت بود
از نیش خند و کنایه از طعن بیگانهی دل
گفتی اگر باز ماندم از خیل یاران عاشق
شب تا سحر می‌گدازم با اشک صد دانهی دل
ای شاهد زندهی عشق، ای مهر تابندهی عشق
بوسید پیشانی‌ات را محبوب دردانهی دل
«میشم» چه دارد بگوید وقتی «امین» می‌سراید:
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل»

رضا نیکوکار

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»
در فصل طوفان و آتش مانند کوه ایستادی
همراه همسنگرانت، همپا و همشانه‌ی دل
مادر به پایت نشست و آجر به آجر بنا کرد
آبادی دیگری را بر روی ویرانه‌ی دل
هر روز شب‌زنده‌داری، بیتابی و بیقراری
آوازه‌ی سرفه‌هایت پیچید در خانه‌ی دل
دل دادی و پر گرفتی، تا عشق از سر گرفتی
تاول به تاول سرودی شعر صمیمانه‌ی دل
آتشفشان جنونی، تفسیر امضای خونی
در خواب حتی ندیدم مثل تو دیوانه‌ی دل
این روزها گریه‌هایم چون سجده‌های بلند است
ای ذکرت از جنس دریا، تسبیحت از دانه‌ی دل
یک عمر ما را کنارت، آری تحمّل نمودی
از خانه مان پر کشیدی... اما نه از خانه‌ی دل

غلامرضا هاشمی

بر فرش قرمز نهادی پا را به کاشانه‌ی دل
آرام و چابک نشستی کنج نهرانخانه‌ی دل
با دست خود جام صهبا کردی عطا بر رفیقان
وانگه بر آمد به بستان آواز مستانه‌ی دل
بر چهره‌ی گل نشاندی شبنم به صبح دعایت
از خنده‌ات شکرستان شد کنج غمخانه‌ی دل
در بسترت یاس و نرگس درهم تنیده به هر سو
شرمنده گردیده بلبل در صحن گلخانه‌ی دل
تیر دعایت رسیده تا اوج آن بی‌نهایت
انگشت حیرت گزیده این پیر فرزانه‌ی دل
چون نور شمع وجودت ساطع سوی کهکشان شد
از غصه گردیده پرپر پره‌های پروانه‌ی دل
بر روی بال فرشته کردی سفر سوی دلدار
شد جای خالی مه‌رت در صدر میخانه‌ی دل
چون پیر میخانه آگه از هجرت قاصدک شد
بر سینه‌ی میگساران زد نقش پیمانه‌ی دل
«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانه‌ی دل»

غلامرضا هاشمی

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانه‌ی دل
خونین چو برگ شقایق رنگین چو افسانه‌ی دل»
آهسته نجوا نمودی در گوشِ بادِ سحرگه
گفتی به صد شرم و خجالت حرف صمیمانه‌ی دل
باد صبا برده پیغام بر طرف بستان و صحرا
بر روی شاخ درختان در گوشه‌ی لانه‌ی دل
در سینه صد درد پنهان اما به لب شاد و خندان
هرگز نشد خوشدل از تو آن خصم بیگانه‌ی دل
مرغ دلت پر کشیده هر دم به سوی جماران
در صحن آن خانه گشته اندر پی دانه‌ی دل
از بس که ترکش نشست بر سینه و دست و بازو
آهن‌ریا می‌رباید آن جسم مردانه‌ی دل
آن تیر دشمن نشست بر سینه‌ی همچو دریا
اندر صدف کرده پنهان آن را چو دردانه‌ی دل
از ناله‌های شبانه خیل ملک گرد کویت
دولت‌سرا گشته زین‌رو آن کنج ویرانه‌ی دل

از سردی روزگار و از طعنه‌ی ناسپاسان
شبهها به سجده گرفتی شام غریبانه‌ی دل
آخر به بال ملایک رفتی تو تا بی‌نهایت
نوشیدی از جام کوثر با صاحبِ خانه‌ی دل
در بین جمع شهیدان مهمان شدی نزد دلدار
رحل اقامت فکندی کنج گلستانه‌ی دل

الهام یآوری

«رندانه آخر ربودی جامی ز خمخانهی دل
خونین چو برگ شقایق، رنگین چو افسانهی دل»
با این که جان عاریت بود، قیمت دوچندان گرفتی
روزی به دل کندن از جان، روزی به شکرانهی دل
با یاد یک شطّ تشنه بی دست و پا پرکشیدی
دستت ضریح دعا شد، پایت شفاخانهی دل
فهمیده بودم که گهگاه با یاد قدقامت ماه
سر می گذاری شبانگاه، آرام بر شانهی دل
فهمیده بودم که تنگ است دیوار دنیا برایت
گفتی که بی تاب گلهاست، در پیله پروانهی دل
فهمیده بودم که... امّا، جا ماندم از ارتفاع
تنها تماشاست سهمم از اوج مردانهی دل



تصاویر